

جریده شعله جاوید ارگان مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان
است که عمدتاً در خدمت تدارک، برپائی و پیشبرد جنگ مقاومت
علی مردمی و انقلابی (شکل مشخص کمونیستی جنگ خلق) قرار دارد.
(اسانامه حزب)

شعله جاوید



ارگان مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

حوت ۱۳۹۳ (مارچ ۲۰۱۵)

دوره چهارم

شماره (۵)

به پیش در راه تامین

وحدت سراسری میان نیروها و شخصیت های مائوئیست افغانستان!

جنبش کمونیستی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی افغانستان در سیزدهم میزان سال ۱۳۹۴ پنجاه ساله می شود. پنجاه سال قبل از این روز، در ۱۳ میزان سال ۱۳۴۴ خورشیدی، سازمان جوانان مترقی به پیشگامی رفیق زنده یاد اکرم یاری با اتخاذ خط مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی (آن زمان مارکسیستی - لنینیستی - مائوتسه دون اندیشه) پا به عرصه وجود گذاشت. در واقع با پیدایش سازمان جوانان مترقی به عنوان اولین سازمان مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی در کشور بود که جنبش کمونیستی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی در افغانستان براه افتاده و در طی ۵۰ سال گذشته با فراز و نشیب و کسب دستاوردها و پیشروی ها از یکجانب و تحمل کمبودات، اشتباهات و انحرافات از جانب دیگر ادامه یافته است.

صفحه ۲

صلحی در کار نخواهد بود



رژیم دست نشانده در زمان سردمداری حامد کرزی سال ها برای "برقراری صلح" در افغانستان گلو پاره کرد و صدها میلیون دالر پول اربابان امپریالیستش را بخاطر تدویر "لویه جرگه صلح"، تشکیل "شورای عالی صلح" و پیشبرد به اصطلاح فعالیت های آن به مصرف رساند.

صفحه ۳

"استقبال" از

موضعگیری های "جدید" سازمان رهایی افغانستان



تقریباً دو ماه قبل (در اواسط ماه قوس سال جاری خورشیدی) رفقای ما اسناد تازه ای را در وب سایت "سازمان رهایی افغانستان مشاهده کردند. آخرین باری که یکی از این رفقا وب سایت "سازمان رهایی..." را باز کرده بوده، ماه جوزای سال جاری بوده است. بنابراین ممکن است اسناد متذکره در فاصله زمانی ای از ماه جوزای امسال تا قوس امسال، بصورت یکجایی یا جدا جدا، در وب سایت مربوطه

صفحه ۴

به پیش در راه تامین

وحدت سراسری میان نیروها و شخصیت های مائوئیست افغانستان!

جنبش کمونیستی مارکسیستی-لنینیستی-مائوئیستی افغانستان در سیزدهم میزان سال ۱۳۹۴ پنجاه ساله می شود. پنجاه سال قبل از این روز، در ۱۳ میزان سال ۱۳۴۴ خورشیدی، سازمان جوانان مترقی به پیشگامی رفیق زنده یاد اکرم یاری با اتخاذ خط مارکسیستی-لنینیستی-مائوئیستی (آن زمان مارکسیستی-لنینیستی-مائوتسه دون اندیشه) پا به عرصه وجود گذاشت. در واقع با پیدایش سازمان جوانان مترقی به عنوان اولین سازمان مارکسیستی-لنینیستی-مائوئیستی در کشور بود که جنبش کمونیستی مارکسیستی-لنینیستی-مائوئیستی در افغانستان براه افتاده و در طی ۵۰ سال گذشته با فراز و نشیب و کسب دستاوردها و پیشروی ها از یکجانب و تحمل کمبودات، اشتباهات و انحرافات از جانب دیگر ادامه یافته است.

این جنبش در طی حیات مبارزاتی ۵۰ ساله اش نه تنها قربانی های بی همتا و وسیعی را در مبارزه بخاطر انقلاب و در مقابله با دشمنان انقلاب پذیرا گردیده است، بلکه خیل گسترده ای از رفقای نیمه راه و بدتر از آن عناصر دشمن شادکن و خاینی را بخود دیده است که کل جنبش و منسوبین جنبش را از پشت خنجر زده اند. اما علیرغم تحمل این همه قربانی ها، نارفاقتی ها و از پشت خنجر خوردن ها کماکان به حیات مبارزاتی، و متناسب با آن به ارتقای ایدئولوژیک-سیاسی و تشکیلاتی، خود ادامه داده است.

اکنون که به پیشواز پنجاهمین سالگه بنیاد گذاری جنبش کمونیستی مارکسیستی-لنینیستی-مائوئیستی کشور می شتابیم باید با تعمیق و گسترش مبارزات ایدئولوژیک-سیاسی مارکسیستی-لنینیستی-مائوئیستی بخاطر تامین وحدت میان حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان و مائوئیست های بیرون از حزب و آغاز همکاری های عملی مبارزاتی میان آنها سعی نماییم که این سالگه را هر چه با شکوه تر و وسیع تر تجلیل نماییم. ما فقط بدین صورت خواهیم توانست ضرورت عام وحدت مارکسیست-لنینیست-مائوئیست های کشور در یک حزب کمونیست مائوئیست واحد را در چهارچوب یک مناسبت خاص بیان کرده و تبلور بخشیم و امر سترگ وحدت ایدئولوژیک-سیاسی و تشکیلاتی تمامی مائوئیست های کشور را به پیش سوق داده و متحقق بسازیم.

ما در تجلیل از سالگه جانباختن رفیق زنده یاد اکرم یاری به عنوان روز نمادین تمامی جانباختگان جنبش مارکسیستی-لنینیستی-مائوئیستی و جنبش دموکراتیک نوین کشور توانستیم در ۷ قوس سال ۱۳۹۲ و ۷ قوس ۱۳۹۳ رویهمرفته تا حدی بصورت هماهنگ اقداماتی را رویدست بگیریم. اما در تجلیل از پنجاهمین سالگه بنیادگذاری جنبش مارکسیستی-لنینیستی-مائوئیستی کشور، دیگر اقدامات هماهنگ کافی نیست، بلکه ضرورت جدی به راه اندازی و پیشبرد یک سلسله اقدامات مشترک موجود است. این اقدامات مشترک هم باید در داخل کشور برنامه ریزی گردیده و پیش برده شود و هم در خارج از کشور. مهم ترین نکته در راه اندازی و پیشبرد اقدامات مشترک فوق الذکر می تواند- و باید- این باشد که اقدامات متذکره و تدارک برای راه اندازی و پیشبرد آن به مثابه مرحله آغازین تلاش برای تامین وحدت ایدئولوژیک-سیاسی و تشکیلاتی میان حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان و مائوئیست های بیرون از حزب در نظر گرفته شود.

اولین گام عملی درین راستا می تواند- و باید- تشکیل یک جلسه مشترک چند جانبه میان نیروها و شخصیت های مائوئیست فعال کشور باشد. ما می توانیم درین جلسه مشترک چند جانبه هم به چگونگی تنظیم و پیشبرد مباحثات تیوریک و هم به راه های اصولی و مطمئن همکاری های مبارزاتی عملی میان جوانب مختلف شرکت کننده در جلسه و قبل از همه برنامه ریزی برای تجلیل مشترک از پنجاهمین سالگه پیدایش جنبش کمونیستی مارکسیستی-لنینیستی-مائوئیستی افغانستان دست پیدا نماییم. امیدواریم این پیشنهاد هر چه سریع تر با پاسخ های مثبت رفقای مائوئیست بیرون از حزب مواجه شود و ما بتوانیم در اسرع وقت ممکنه میزبانی جلسه مشترک چند جانبه را بر عهده بگیریم.

تاریخ و محل برگزاری جلسه مشترک می تواند از طریق تماس های چند جانبه بعدی معین گردد. چنانچه امکان گردهمایی تمامی جوانب قابل شمول در جلسه مشترک میسر نباشد، غایب یا غایبین می توانند از طریق ارسال نظرات شان به جلسه مشترک در مباحثات آن سهم گیرند و سپس در جریان برنامه ریزی های بعدی مباحثاتی و همکاری های عملی مبارزاتی کمیته مذکور قرار بگیرند.

ضرورت های انصراف ناپذیر تامین وحدت اصولی تمامی مائوئیست های کشور در حزب کمونیست مائوئیست واحد بخاطر پاسخگویی مناسب و بروقت به چالش های مبارزاتی اساسی بطور کل و به چالش های مبارزاتی عمده بطور خاص از همه ما می طلبد که با طرد هر نوع سکتاریزم به منافع عمومی جنبش مائوئیستی کشور توجه نموده و در مسیر وحدت و یکپارچگی کل جنبش حرکت باشیم.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

۲۹ حوت ۱۳۹۳

صلحی در کار نخواهد بود



رژیم دست نشانده در زمان سردمداری حامد کرزی سال ها برای "برقراری صلح" در افغانستان گلو پاره کرد و صدها میلیون دالر پول اربابان امپریالیستش را بخاطر تدویر "لویه جرگه صلح"، تشکیل "شورای عالی صلح" و پیشبرد به اصطلاح فعالیت های آن به مصرف رساند. اما این صلح خواهی های ریاکارانه رژیم بجای اینکه باعث برقراری صلح در کشور شود، دایره جنگ و خونریزی را بیشتر از پیش و بطور روز افزون در افغانستان وسعت داد. دلیل آن روشن بود. منظور اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده شان از برقراری صلح در افغانستان چیز دیگری نبود جز تسلیم شدن همه هموطنان ما به خواسته های اشغالگرانه

و سایر قدرت های امپریالیستی و همسویی جنگی با آنها در عین درگیر بودن با هم است.

اخیراً هم رهبری طالبان و هم بخش هایی از بنیادگرایان شیعه درون رژیم دست نشانده نظراً و عملاً نشان داده اند که تا این حد یا آن حد به این صفتی متخاصم منطقه یی خدمتگار امپریالیست های امریکایی و سایر امپریالیست ها پیوسته اند. سهمگیری آشکار جوانان جنگجوی مرتبط به آنها در جنگ های سوریه به روشنی نشاندهنده این وضعیت است، کما اینکه گروگانگیری های مسافری بزرگ راه ها، به جرم تعلق مذهبی و ملیتی مشخص، توسط طالبان تبدیل شده به داعشی ها نیز واضحاً نشاندهنده اینچنین وضعیت منفی است.

مانورهای ارتجاعی عاقبت نیندیشانه رهبری طالبان بنام داعش و تبدیل شدن لباس و بیرق سفید بخشی از نیروهای طالبان به لباس و بیرق سیاه و مورد اجرا قرار گرفتن گروگانگیری های غیر قابل مسامحه و مماشات در قبال شان، از یکطرف و تبلیغات پیهم اغراق آمیز رژیم دست نشانده در

امریکایی، توافقنامه امنیتی با اشغالگران امریکایی را امضا کرد و به این ترتیب رسماً بر دوام حالت مستعمراتی کشور و دوام حالت جنگی در افغانستان صحنه گذاشت. ولی در شرایط پس از امضا شدن توافقنامه امنیتی میان اشغالگران امریکایی و رژیم پوشالی، بجای اینکه برنامه ریاکارانه صلح خواهی اشغالگران و دست نشانندگان شان کنار گذاشته شود، بیشتر از پیش قوت گرفته است.

در قدم اول معلوم است که اشغالگران و دست نشانندگان شان، از خود توافقنامه امنیتی به عنوان حربه سرکوبگرانه استفاده می کنند. در قدم دوم روشن است که صلح خواهی کنونی آنها، اگر در داخل افغانستان مسیر سازش و آشتی میان اشغالگران و دست نشانندگان شان از یکسو و مقاومت جنگی ارتجاعی ضد آنها از سوی دیگر را تعقیب می کند، اما در سطح کل منطقه افغانستان را به درون گرداب جنگی امپریالیستی و ارتجاعی ای می کشاند که دامنه آن از پاکستان تا نایجیریا و از کردستان و عراق و سوریه تا یمن و سومالیا و سودان را در بر گرفته است.

وجه مشخصه ایدیولوژیک - سیاسی این جنگ های امپریالیستی و ارتجاعی تقسیم شدن تقریباً تمامی آنها به دو صف بندی ارتجاعی - مذهبی تشیع و تسنن - وهابی و آمادگی فکری و سیاسی هر دو صفتی برای خدمت به امپریالیست های امریکایی

و وطنفروشانه آنها یعنی پذیرش حالت مستعمراتی کشور و انقیاد ملی مردمان کشور.

اشغالگران امپریالیست و دست نشانندگان شان نتوانستند این صلح انقیاد طلبانه را بر مردمان ما تحمیل نمایند. به همین جهت بود که حامد کرزی این شاه شجاع سوم از امضای توافقنامه امنیتی با اشغالگران امپریالیست امریکایی ابا ورزید و امضای آن را مشروط به تامین صلح در افغانستان توسط دولت امریکا یا بطور مشخص توسط قوت های اشغالگر امریکایی ساخت. واضح است که توقع تامین صلح توسط قوت های اشغالگر تا دندان مسلح و مجهز، مفهوم دیگری جز توقع برقراری به اصطلاح صلح از طریق سرکوب جنگی و قهری امپریالیستی نمی توانست داشته باشد. اما این کار ممکن نبود. در نتیجه شرط حامد کرزی پذیرفته نشد و توافقنامه امنیتی امضا نشده باقی ماند.

اما رژیم دست نشانده تحت سردمداری اشرف غنی و عبدالله در همان روز اول حاکمیت سردمداران جدید خود، بدون شرط تامین صلح سرکوبگرانه توسط اشغالگران

خطر سازش با اشغالگران و رژیم پوشالی، تا زمان حضور انحصاری مقاومت ارتجاعی اسلامی طالبانی در میدان های جنگ ضد اشغالگران و ضد رژیم دست نشانده همیشه به عنوان یک خطر استراتژیک وجود خواهد داشت. دفع بنیادی این خطر صرفاً از یک طریق ممکن و میسر است: خاتمه بخشیدن به انحصار جنگی مذکور و بر افراشتن درفش جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران امپریالیست و رژیم پوشالی. سوای این راه حل، جستجوی هر نوع راه حل دیگری فقط و فقط دویدن به دنبال سراب های گمراه کننده است و نه چیز دیگری.

بلکه در نهایت باعث به فراموشی سپردن نبرد علیه اشغالگران توسط طالبان و تقویت بیشتر بنیادگرایی سنی و شیعه در درون رژیم دست نشانده خواهد شد.

این وضعیت نشاندهنده جو مناسبی در میان طالبان مبنی بر امکان تسلیم شدن آنها به فشارهای ارتش پاکستان بخاطر شروع مذاکرات میان آنها و رژیم دست نشانده است. اگر طالبان تحت این فشار وادار شوند با رژیم دست نشانده از در مذاکره وارد شوند، بر همگان واضح خواهد شد که آنها از خود اراده ای ندارند و تابع دستورات ارتش پاکستان هستند. لذا پایه های اجتماعی شان به سرعت فرو خواهد پاشید و "مذاکرات برای صلح" آشکارا به "مذاکرات برای تسلیم شدن" یعنی خودکشی سیاسی تبدیل خواهد شد.

مورد "خطر داعش" در افغانستان از جانب دیگر، آن حرکت های ارتجاعی فرقه گرایانه مذهبی است که در صورت دوام و تعمیق و گسترش بیشتر می تواند هم طالبان را یکبار دیگر بصورت بالفعل به یک نیروی فرقه گرای مذهبی و ملیتی خادم و خدمتگار امپریالیست های اشغالگر امریکایی و متحدین شان تبدیل نماید و هم بنیادگرایان شیعه و سنی داخل رژیم دست نشانده را به سوی سهمگیری بیشتر در جنگ های فرقه بی مذهبی در افغانستان سوق دهد. اینچنین وضعیتی نه تنها افغانستان را عمیقاً و وسیعاً به گرداب جنگ های فرقه گرایانه مذهبی کل منطقه خواهد کشاند،

"استقبال" از

موضعگیری های "جدید" سازمان رهایی افغانستان



مقدمه:

تقریباً دو ماه قبل (در اواسط ماه قوس سال جاری خورشیدی) رفقای ما اسناد تازه ای را در وب سایت "سازمان رهایی افغانستان" مشاهده کردند. آخرین باری که یکی ازین رفقا وب سایت "سازمان رهایی..." را باز کرده بوده، ماه جوزای سال جاری بوده است. بنابراین ممکن است اسناد متذکره در فاصله زمانی ای از ماه جوزای امسال تا قوس امسال، بصورت یکجایی یا جدا جدا، در وب سایت مربوطه افتاده باشند. این امکان نیز وجود دارد که همه این اسناد در ماه قوس امسال در وب سایت مذکور افتاده باشند.

بهر حال، انتشار این اسناد نشان می دهد که این سازمان در مواجهه با فشارهای عینی و ذهنی گوناگون، مجبور گردیده است "تاکتیک موشمردگی" سازمانی بیشتر از یک دهه گذشته خود را کنار گذاشته و در موارد معینی مواضع خود را بیان نماید. "تاکتیک موشمردگی" یعنی تبدیل

کار کمونیستی - که در خط و مشی "سازمان رهایی..." در واقع یک کار رویزیونیستی است - به یک کار صرفاً درون سازمانی و تبدیل "سازمان" به وسیله ای برای پیشبرد سیاست مبتنی بر تسلیمی و تسلیم طلبی در قبال اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده در فعالیت های قانونی و علنی به اصطلاح توده یی، از طریق پذیرش قانون اساسی رژیم، علم کردن حزب یا احزاب قانونی، سهمگیری در ساختار رژیم دست نشانده و پیشبرد سیاست های پارلمنتاریستی رویزیونیستی ضد مائوئیستی.

مواضع کنفرانس مذکور پیش برده شد. در طول این مدت انتشارات سازمانی کلا خوابانده شده بود و "ساما" هیچ سندی بیرون نداد. برعکس فعالیت های محدودی تحت نام جبهه متحد ملی و آنها صرفاً در مناطق پشت خط دیورند و کشورهای امپریالیستی غربی پیش برده می شد. عبارت "تاکتیک موشمردگی" را نیز "قیوم رهبر" شخصا ابداع کرده بود.

البته باید متذکر شد که درونی سازی کار کمونیستی در خط و مشی "ساما" یک کار مبتنی بر برنامه و آئین نامه سازمان مذکور بوده و در ایام قبل و بعد از اجرای "سیاست موشمردگی" سازمانی مطروحه از جانب "قیوم رهبر"، تا هم اکنون، نیز رسماً نافذ بوده و هست، اما "سازمان رهایی" از لحاظ خط ایدئولوژیک - سیاسی و مشی مبارزاتی مطروحه در اساسنامه خود، فاقد پایه قانونی برای درونی سازی کار به اصطلاح کمونیستی یا رویزیونیستی خود است. تشابهی که میان این دو "تاکتیک" در "ساما" و "سازمان رهایی" وجود دارد، عبارت است از "موشمردگی سازمانی" یعنی سازمان و موجودیت سازمان را با "موشمردگی" بحالت نابودی انداختن و یا نابود وانمود کردن، تا گویا در خفا و بدور از میدان های مبارزاتی حفظ گردد و ضربه نخورد و حتی گویا تحکیم گردد. تجربه نشان داده است که این سیاست نتیجه دیگری جز نابودی حقیقی سازمان مربوطه نمی تواند داشته باشد، بخصوص اگر "موشمردگی" برای مدت طولانی چندین ساله و حتی بیشتر از یک دهه ادامه یابد.

با وجود این، انتشار اسناد جدید در وب سایت "سازمان رهایی..." را باید شروع "زیرکانه" ای در راستای گسست از این "تاکتیک..." سازمانی محسوب نمود. در هر حال این حرکت تازه را باید "استقبال" کرد.

اکنون که سازمان مذکور سکوت مبتنی بر تسلیمی و تسلیم طلبانه رویزیونیستی بیشتر از یک دهه خود را شکستانده و برای اینکه در مواجهه با مبارزات کمونیستی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی، تشکیلات سازمانی اش را پابرجا و حتی مستحکم نشان دهد، لب به سخن گشوده است، می توان مبارزات

ایدئولوژیک - سیاسی علیه سازمان مذکور را بصورت مستند و تازه ای پیش برد.

اما راهی را که "سازمان رهایی..." برای اثبات پابرجا بودن و استحکام تشکیلاتی خود برگزیده است، یک راه غیر اصولی و غیر مفید است. "سازمان رهایی..." در حقیقت امر "سازمانی" است که از چند دهه به اینطرف از فقدان برنامه و آئین نامه سازمانی "رنج" می برد.

سازمان مذکور از سال ۱۳۵۹ تا سال ۱۳۶۲، یعنی مدت تقریباً ۳ سال، با برنامه و اساسنامه "گروه انقلابی خلق های افغانستان" به اصطلاح گذاره کرد. برنامه و اساسنامه سازمانی ای که در میزان ۱۳۶۲ تدوین شد، هرچند حیات داخلی سازمان متذکره بر آن استوار شد، لیکن تصویب رسمی آن میسر نگردید. کمیته مرکزی موقت "سازمان رهایی..."، که بعد از ضربات وارده بر داکتر فیض و راهب و چند تن دیگر از کادرهای این سازمان تشکیل گردیده بود، در اواخر بهار سال ۱۳۶۶ در اولین نشست خود، فیصله نمود که مسوده برنامه و اساسنامه جدید سازمانی را برای ارائه به جلسه وسیع سازمانی (کنگره) آماده نماید؛ اما تا آن زمان تصمیم گرفت که برنامه عمومی و اساسنامه تهیه شده در میزان ۱۳۶۲ را تا حدی مورد اصلاح و تعدیل قرار داده و در سازمان مرعی دارد. کار اصلاح و تعدیل سند مذکور در ماه اسد سال ۱۳۶۷ پایان یافت و توسط کمیته مرکزی موقت آن سازمان مورد تصویب قرار گرفت. از آن زمان تا حال، یعنی در طول ۲۶ سال گذشته، "سازمان رهایی..." با همین "برنامه عمومی و اساسنامه" گذاره کرده است. به عبارت دیگر، "کمیته مرکزی موقت" آن سازمان، در طول این مدت نتوانسته، یا نخواسته، وظیفه متقبل شده در نشست سال ۱۳۶۶ خود در مورد تهیه مسوده برنامه و اساسنامه جدید را اجرا نماید، چه رسد به اینکه "جلسه عمومی سازمانی" (کنگره سراسری سازمانی) را فراخوانده و سند مذکور را برای تصویب در آن ارائه نماید. برعلاوه، بر مبنای برنامه و اساسنامه موجود، که یک برنامه و اساسنامه موقتی است، کمیته مرکزی "سازمان..." نیز یک کمیته مرکزی موقتی باقیمانده و تا حال یعنی بعد از ۲۶ سال نتوانسته است به یک کمیته مرکزی منتخب و غیر موقت تبدیل گردد.

پابرجا بودن و استحکام یک تشکیلات کمونیستی قبل از همه به خط و مشی سازمانی یعنی خط ایدئولوژیک - سیاسی و مشی مبارزاتی متبلور در برنامه و آئین نامه آن تشکیلات و تعمیم آن مربوط است و سپس به بافت تشکیلاتی اصولی و مستحکم مبتنی بر اصول تشکیلاتی متناسب

با خط و مشی تشکیلات متذکره. بدون توجه به این پایه ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی کار کمونیستی، دست زدن به هرگونه فعالیت های به اصطلاح توده بی فقط می تواند نشاندهنده یک خط و مشی انحلال طلبانه رویزیونیستی باشد و نه چیز دیگری.

ما سر از همین شماره شعله جاوید (شماره پنجم دوره چهارم)، اسناد منتشر شده جدید در وب سایت "سازمان رهایی..." را در چند مورد اصولی مورد بررسی قرار می دهیم. اما باید تذکر داد که ترتیب و عنوان بندی این بررسی تابع ردیف بندی مطالب مطروحه در اسناد متذکره نخواهد بود.

اکثریت اسناد منتشر شده جدید در وب سایت "سازمان رهایی..."، اسنادی اند که در وقت های مختلف بصورت درون سازمانی انتشار یافته اند. بعضی از این اسناد متعلق به سال های دهه ۹۰ قرن گذشته میلادی هستند، ولی حداقل یکی از این اسناد، یعنی سند بی عنوان در مورد چگونگی موضعگیری در قبال طالبان، با وجودی که تاریخ انتشار درون سازمانی آن به روشنی مشخص نشده است، اما نظر به مطالب مطرح شده در متن آن، می توان گفت که به سال های اخیر، حد اقل به سالهای بعد از ۲۰۰۷ میلادی، تعلق دارند. اما یکی از این اسناد نه تاریخ معین دارد و نه به رویت متن آن مشخص شده می تواند که چه زمانی منتشر گردیده است.

ولی از آنجاییکه این اسناد بنا به ضرورت روشن شدن مواضع "سازمان رهایی..." در قبال یک سلسله موضوعات و مسایل، در جریان سال جاری خورشیدی بصورت بیرون سازمانی، و آنها نه به عنوان اسناد تاریخی بلکه به عنوان اسناد مورد پذیرش کنونی این سازمان، منتشر گردیده اند، ما تمامی این اسناد را به عنوان اسناد مورد قبول کنونی این سازمان مدنظر می گیریم یا در واقع نمی توانیم طور دیگری مدنظر قرار دهیم.

۱

"سازمان رهایی افغانستان"

و

ادعای بی اساس "موضعگیری" علیه رویونیوزم از همان آغاز کار؟!

یکی از اسناد تازه منتشر شده در ویب سایت "سازمان رهایی..."، سند «مواضع سازمان رهایی افغانستان در چند مورد مشخص» است. همان طوری که قبلاً گفتیم تاریخ انتشار این سند نه در متن آن روشن است و نه هم در آخر آن. در جمله اول این سند فقط گفته شده است که:

«سازمان رهایی افغانستان از بدو تاسیس (۱۹۷۳) تا کنون...»، بدون اینکه در همین جمله، تاریخ «تا کنون» یعنی تاریخ انتشار "سند" روشن شده باشد. در آخر "سند" نیز تاریخ انتشار آن وجود ندارد.

برعلاوه، بدو تاسیس "سازمان رهایی..." را سال ۱۹۷۳ (۱۳۵۲) وانمود کردن، نادرست است. در سال ۱۹۷۳ (۱۳۵۲) "گروه انقلابی خلق های افغانستان" از طریق انتشار سند "با طرد اپورتونیزم در راه انقلاب سرخ به پیش رویم" اعلام موجودیت کرد. وقتی در سال ۱۳۵۹ (۱۹۸۰) "مشعل رهایی" منتشر گردید، در آن اعلام شد که چون کیفیت و کمیت تشکیلات "گروه..." در حد یک سازمان ارتقا و گسترش یافته است، آنها پس از یک نظرخواهی عمومی از روابط شان و توافق آنها، نام تشکیلات شان را از "گروه" به "سازمان" تبدیل کرده و بعد ازین تشکیلات شان را "سازمان رهایی افغانستان" می نامند.

اینگونه اعلام موجودیت "سازمان" بر اساس یک کار "گروهی" هفت ساله، از سال ۱۳۵۲ تا سال

جدید "سازمان رهایی..." علیه رویونیوزم چینی است. از آنجایی که خط ایدیولوژیک - سیاسی "سازمان رهایی..." از همان ابتدای انتشار "مشعل رهایی" روی رویونیوزم سه جهانی بنا یافته است، ما در مباحثات فعلی خود قبل از همه همین موضعگیری را مورد بررسی و دقت قرار می دهیم.

بحث درینمورد را با بررسی ادعای عمیقاً نادرست مطرح شده در مبحث "انترناسیونالیزم پرولتری"، یعنی دومین مبحث "سند"، شروع می کنیم، اما بحث روی کل متن "مبحث" مذکور را بعداً پی می گیریم. در "مبحث" مذکور ادعای نادرستی مطرح گردیده است که نه با تاریخ "سازمان رهایی..." خوانایی دارد و نه حتی با وضع آن در حال حاضر یعنی اواخر سال ۱۳۹۳. این ادعای مطرح شده اساساً نادرست قرار ذیل است:

«... سازمان ما تحت رهبری رفیق داکتر فیض احمد از همان آغاز کار علیه رویونیوزم موضع داشته...»

تاریخ سازمان رهایی افغانستان چه چیزی را نشان می دهد؟ بهتر است جستجوی جواب این سوال را از همان ابتدای تشکیل "گروه انقلابی خلق های افغانستان" پیگیری نماییم.

"گروه انقلابی خلق های افغانستان" از طریق انتشار "با طرد اپورتونیزم در راه انقلاب سرخ به پیش رویم" در سال ۱۳۵۲ اعلام موجودیت کرد. این سند انتقادات نادرست و درست

در همان وقتش یک کار نادرست و غیر اصولی بود. به همین جهت "سازمان رهایی افغانستان" سه سال بعد از اعلام موجودیتش، یعنی در سال ۱۳۶۲، قادر گردید برنامه و آئین نامه تشکیلاتی داشته باشد و این نشان می داد که اعلام موجودیت "سازمان رهایی افغانستان" در سال ۱۳۵۹ مبتنی بر دستیابی "گروه..." به برنامه و آئین نامه تشکیلاتی سازمانی نبوده و صرفاً بخاطر افزایش کمی طول و عرض "گروه..." صورت گرفته است. از لحاظ کیفیت، یعنی از لحاظ تکامل منفی رسمی خط اکونومیستی "گروه..." به خط رسمی رویونیوستی "سازمان رهایی..." و حتی تبدیل نام "گروه انقلابی خلق های افغانستان" به "سازمان رهایی افغانستان"، یعنی تبدیل نام "انقلابی خلق ها" به نام صرفاً میهنی "رهايي"، اعلام موجودیت "سازمان رهایی..." یک گام عمیقاً منفی تر نسبت به "گروه انقلابی..." و به معنای سقوط رسمی کامل به منجلاب رویونیوزم سه جهانی بود.

سند "مواضع سازمان رهایی افغانستان در چند مورد مشخص" دارای یک مقدمه و عناوین فرعی ذیل است:

حزب،

مبارزه مسلحانه،

انترناسیونالیزم پرولتری،

زنان، اخوان و طالبان،

رژیم ایران و مزدورانش،

و

چین.

مبثی که تحت عنوان "چین" در سند درج است، دربردارنده موضعگیری

زیادی را بر سازمان جوانان مترقی و جریان شعله جاوید وارد کرد. ولی اساس سند، که در واقع اساس خط ایدئولوژیک - سیاسی و مشی مبارزاتی "گروه..." را تشکیل می داد، مبتنی بر دو چیز بود:

۱- مرززدایی میان ایدئولوژی رویزیونیستی حزب دموکراتیک خلق افغانستان از یکطرف و ایدئولوژی مارکسیستی - لنینیستی - مائوتسه دون اندیشه سازمان جوانان مترقی از طرف دیگر. (*)

۲- اکونومیزم بورژوایی. (**)

در واقع بر مبنای همین خط مرززدایانه میان رویزیونیزم حزب دموکراتیک خلق و م ل م سازمان جوانان مترقی بود که وقتی در خزان سال ۱۳۵۷ یک هیئت دو نفری از "گروه انقلابی خلق های افغانستان" و جناح زنده یاد مجید کلکانی به چین سفر کرد، نماینده "گروه..." در جریان این سفر، بدون اینکه توافق عضو دیگر هیئت را بگیرد، با خط رویزیونیستی سه جهانی رویزیونیست های بر سر قدرت در چین بصورت یکجانبه اعلام توافق نمود و این توافق را در راه برگشت از چین، در اروپا و بازهم بصورت یکجانبه علنی ساخت. اساسا همین اقدام رویزیونیستی یکجانبه، اساس جدایی و انشعاب میان "گروه..." و جناح دیگر را به وجود آورد و سرانجام با توأم شدن با مسایل دیگری باعث گردید که دو جناح مذکور کاملا از هم جدا شوند.

"گروه..." در بهار سال ۱۳۵۸، در سندی بنام " رویدادهای اخیر و مواضع ما"، به حمایت از وجه اسلامی خیزش ها و حرکت های مسلحانه ضد رژیم کودتای هفت ثور پرداخت و بر اساس همین موضعگیری موجودیت جبهه ای

بنام "جبهه مبارزین مجاهد" را اعلام نمود. "گروه انقلابی خلق های افغانستان" با انتشار "مشعل رهایی" در سال ۱۳۵۹ نام خود را به "سازمان رهایی" تغییر داد. "مشعل رهایی" در واقع بیان کننده اختتام رسمی مسیر تحول منفی ایدئولوژیک - سیاسی "گروه..." از یک خط ایدئولوژیک - سیاسی و مشی مبارزاتی مرز زدا میان رویزیونیزم و کمونیزم که در عین حال یک خط و مشی اکونومیزمی نیز بود، به یک خط و مشی رویزیونیستی آشکار، صریح و همه جانبه بود. "مشعل رهایی" صریحا به دفاع نسبتا مفصل از تیوری رویزیونیستی "سه جهان" پرداخته و تیوری مذکور را "استراتژی و تاکتیک پرولتاریای بین المللی" خواند. سند مذکور نه تنها خواهان تشکیل جمهوری اسلامی در افغانستان گردید، بلکه از ضرورت پیروزی انقلاب اسلامی در افغانستان دم زد و به این ترتیب تحت عنوان "ناکتیک" یک هدف استراتژیکی ارتجاعی را قبل از پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین در افغانستان برای خود تعیین نمود.

در واقع بر مبنای طی طریق در همین مسیر تحول منفی خطی بود که "گروه..." در حرکت کودتایی ناکام بالاحصار در سال ۱۳۵۸ سهم گرفت و تلفاتی را متقبل گردید. بر مبنای همین مسیر و خط رویزیونیستی بود که تمامی فعالیت های مسلحانه "گروه..." و "سازمان رهایی..." علیه اشغالگران سوسیال امپریالیست و رژیم مزدور آنها تحت پوشش تنظیم های اسلامی پیش برده شد. به پیروی از همین مسیر انحرافی و خط و مشی رویزیونیستی بود که "جبهه مبارزین مجاهد" و "جمعیت انقلابی زنان..." نیز شعارهای اسلامی را بلند کردند و خواست های تشکیل جمهوری اسلامی و پیروزی انقلاب اسلامی را به عنوان خواست های سیاسی استراتژیک خود پذیرفتند.

به این ترتیب، حتی اگر انتشار کنونی موضعگیری "سازمان رهایی..." را به عنوان سرآغاز گسست رسمی "سازمان رهایی..." از خط و مشی رویزیونیستی رسماً پذیرفته شده این سازمان در "مشعل رهایی" قبول نماییم، می بینیم که خط و

مشی رویزیونیستی سه جهانی "گروه..."، که در اواخر خزان سال ۱۳۵۷ اتخاذ گردید، تا آخر دوره مبارزه و مقاومت علیه رژیم کودتای هفت ثور و اشغالگران سوسیال امپریالیست و سپس مبارزه علیه رژیم بازمانده از دوران اشغال یعنی رژیم مزدور نجیب دوام یافت و سپس در طول دوره های حاکمیت "جهادی ها" و حاکمیت طالبان نیز دوام نمود و بعد از آن تمام ۱۳ سال گذشته دوره اشغال و حاکمیت پوشالی کنونی را نیز در بر گرفته است. پس چگونه می توان "موضعگیری ضد رویزیونیستی از همان آغاز" را در تیوری ها و فعالیت های "گروه..." و "سازمان رهایی..." سراغ نمود؟

ولی دلایل پذیرش انتشار موضعگیری کنونی علیه رویزیونیزم چینی به عنوان سرآغاز گسست رسمی قاطع "سازمان رهایی..." از خط و مشی رویزیونیستی "مشعل رهایی" نیز بسیار ضعیف است، آنچنان ضعیف که در واقع نمی تواند سرآغاز این گسست را نیز قاطعانه تثبیت نماید، کما اینکه می تواند سرآغاز یک گسست غیر قاطع محسوب گردد و در عین حال نشاندنده ضرورت پیشبرد مباحثات آغاز شده کنونی ما علیه سازمان مذکور محسوب گردد.

ناگفته پیداست که اگر موضعگیری "سازمان رهایی..." علیه رویزیونیزم چینی سال ها قبل صورت گرفته باشد، چرا تا کنون به عنوان یک موضعگیری درون سازمانی باقیماند؟ این موضوع نمی توانسته و نمی تواند یک موضوع درون سازمانی برای "سازمان رهایی..." و هر حزب و سازمان دیگری باشد. هیچ دلیل اصولی موجهی وجود نداشته است که این موضوع مهم مربوط به جنبش

کمونیستی بین المللی را به یک موضوع درون سازمانی مبدل نماید. این ادعا که داکتر فیض در سال های آخر عمرش علیه رویزیونیزم چینی به موضعگیری پرداخته و این موضعگیری از آن موقع تا حال یعنی برای مدت تقریباً ۲۶ سال به عنوان یک موضعگیری درون سازمانی "سازمان رهایی..." باقی مانده است، به هیچوجه نمی تواند موجه و پذیرفتنی باشد. با وجود این، چنانچه ۲۶ سال قبل چنین موضعگیری ای صورت گرفته باشد، دلیل درون سازمانی حفظ کردن آن تا حال این بوده که سازمان مذکور نه تنها در آن وقت آمادگی نداشته که با خط و مشی اکونومیستی و رویزیونستی خود بطور قاطع گسست نماید، بلکه در طول ۲۶ سال گذشته نیز از چنین آمادگی ای برخوردار نبوده است.

در واقع فشارهای عینی و ذهنی مبارزاتی متعدد و دوامدار تیوریکی و پراتیکی داخلی و بین المللی، "سازمان رهایی..." را مجبور ساخته است که سر انجام در قبال رویزیونیزم چینی و موارد مشخص دیگری به موضعگیری بپردازد و این زمینه را به وجود بیاورد که بتوان بطور مستند مباحثات تیوریک و بطور کل مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی تازه ای را در قبال سازمان مذکور براه انداخته و به پیش هدایت نمود.

موضعگیری "سازمان رهایی..." علیه رویزیونیزم چینی را بصورت مشخص پیگیری می نماییم:

این موضعگیری با جملات ذیل آغاز می گردد:

« انقلاب ضد فیودالی و ضد امپریالیستی چین که راه را به سوی سوسیالیزم تحت دیکتاتوری پرولتاریا هموار و چین را از یک کشور عقب مانده به یک کشور پیشرفته با اقتصاد و فرهنگ نوین

مبدل ساخت، ثمره ای کار حزب و توده های انقلابی آن کشور بود. تیوری انقلابی که توده ها را به آگاهی سیاسی رساند، مارکسیزم، لنینیزم و اندیشه مائوتسه دون بود. حزب کمونیست چین زیر رهبری مدبرانه رفیق مائوتسه دون خدمات عظیمی به دفاع از انقلاب و مارکسیزم در سطح جهان علیه رویزیونست های روسی و امپریالیزم جهانی انجام داد.

برین باوریم که خدمات حزب کمونیست چین تا زمان حیات مائو عمده و اشتباهات آن غیر عمده می باشد.»

در همین چند جمله مختصر انحرافات تیوریک متعددی گنجانده شده است. این انحرافات نشان می دهد که دیدگاه "سازمان رهایی..." در اساس در قبال انقلاب سال ۱۹۴۹ چین، ایدئولوژی کمونیستی (م ل م)، جایگاه بین المللی حزب کمونیست چین در زمان رهبری مائوتسه دون و کل خدمات و اشتباهات حزب کمونیست چین تا زمان حیات مائوتسه دون، یک دیدگاه انحرافی و ضد مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی است

پیروزی انقلاب چین در سال ۱۹۴۹، به مثابه یک انقلاب دموکراتیک نوین، "سه کوه" امپریالیزم، فیودالیزم و سرمایه کمپرادور یا سرمایه بروکراتیک را در چین بر انداخت. بنابراین نادرست است که انقلاب مذکور را صرفاً یک انقلاب ضد امپریالیستی و ضد فیودالی بدانیم و خصلت ضد سرمایه دارای کمپرادوری آن را حذف نماییم.

پیروزی سرتاسری انقلاب دموکراتیک نوین چین «... راه را به سوی سوسیالیزم ... هموار» کرد، اما انقلاب مذکور در این حد باقی نماند، بلکه تقریباً بلافاصله بعد از پیروزی سرتاسری به انقلاب سوسیالیستی گذار نمود و عملاً ساختمان سوسیالیزم در سراسر چین را پیش برد. وقتی از انقلاب چین حرف می زنیم نباید صرفاً از نقش آن به عنوان هموار کننده راه سوسیالیزم حرف بزنیم، بلکه لازم است که بعد از انقلاب دموکراتیک نوین از گذار به انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیزم نیز صحبت نماییم.

از دید مائوئیستی صرفاً دولت سوسیالیستی،

دولت دیکتاتوری پرولتاریا نیست، بلکه دولت دموکراتیک نوین - که دولت دموکراتیک خلق هم نامیده می شود - نیز شکلی از دولت دیکتاتوری پرولتاریا است. به عبارت دیگر دیکتاتوری دموکراتیک خلق نیز شکلی از دیکتاتوری پرولتاریا است. بنابراین صرفاً سوسیالیزم تحت دیکتاتوری پرولتاریا نیست، بلکه دموکراسی نوین نیز تحت شکلی از دیکتاتوری پرولتاریا قرار دارد.

پیروزی سرتاسری انقلاب چین در سال ۱۹۴۹ صرفاً چین را دارای اقتصاد پیشرفته و فرهنگ نوین ساخت، بلکه این بزرگترین کشور جهان از لحاظ نفوس، یعنی کشوری با یک پنجم کل نفوس جهان، را به پایگاه قدرتمندی برای انقلاب پرولتری جهانی مبدل ساخت. در عین حال باید توجه داشت که از دید مائوئیستی در قدم اول روی سرخ بودن و انقلابی بودن اقتصاد تکیه صورت می گیرد و سپس روی پیشرفته بودن و انکشاف یافته بودن آن. تکیه صرف روی پیشرفته بودن اقتصاد و حتی ارجحیت دادن به آن نسبت به سرخ بودنش، مبتنی بر دید اکونومیستی و رویزیونستی تین هسیائو پینگ است.

فرمولبندی ایدئولوژیک "مارکسیزم - لنینیزم و اندیشه مائوتسه دون" را چگونه باید تعبیر و تفسیر نمود؟ "سازمان رهایی..." خود درین مورد چیزی نمی گوید. برعلاوه در اسناد دیگری از این سازمان، و مهم تر از همه در "برنامه عمومی و اساسنامه سازمان رهایی..."، از فرمولبندی "مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون" استفاده شده است. فرمولبندی اول مارکسیزم - لنینیزم را از اندیشه مائوتسه دون جدا می سازد، ولی فرمولبندی دوم در بر گیرنده این جداسازی نیست. حتی گاهی دیده می شود که "سازمان رهایی..." از

فرمولبندی "مارکسیزم-لنینیسم" یا "مارکسیست-لنینیست" استفاده می نماید. این درهم برهمی ایدیولوژی یک به روشنی نشان می دهد که سازمان متذکره به "مائوئیسم" یا حتی "اندیشه مائوتسه دون" به عنوان مرحله سوم در تکامل ایدیولوژی پرولتری باورمند نیست.

مسئلاً حزب کمونیست چین زیر رهبری مدبرانه مائوتسه دون خدمات عظیمی به دفاع از انقلاب و مارکسیزم در سطح جهان علیه رویزیونیست های روسی و امپریالیسم جهانی انجام داد. اما خدمات حزب کمونیست چین و مائوتسه دون را صرفاً در این حد دانستن به مفهوم نادیده گرفتن کل خدمات عظیم مائوتسه دون و حزب کمونیست چین در تکامل ایدیولوژی پرولتری به مرحله سوم یعنی به مرحله مارکسیزم-لنینیسم-مائوئیسم است. این نادیده گرفتن از عدم پذیرش انقلاب فرهنگی عظیم پرولتاریایی چین توسط "سازمان رهایی..." ناشی می شود. سازمان متذکره در گذشته بصورت رسمی علیه انقلاب فرهنگی به عنوان یک انحراف و اشتباه مائوتسه دون و یارانش موضعگیری کرده است. موضعگیری مورد بحث کنونی نشان می دهد که آن موضعگیری رویزیونیستی کماکان به قوت خود باقی است.

در انقلاب فرهنگی عظیم پرولتاریایی چین، رویزیونیست های درون حزب کمونیست چین و دولت چین، تحت رهبری لیوشاوچی و تین هسیائوپیینگ، آماج مبارزه بودند. بعد از درگذشت مائوتسه دون، تین هسیائوپیینگ و دارودسته اش پس از پیروزی کودتای درون حزبی شان، علیه انقلاب فرهنگی موضعگیری کردند و آن را یک اشتباه و انحراف بزرگ مائوتسه دون و یارانش قلمداد نمودند.

اینکه در موضعگیری های منتشره جدید "سازمان رهایی..."، خدمات حزب کمونیست چین تا زمان حیات مائوتسه دون عمده و اشتباهات آن غیر عمده دانسته می شود، ناشی از همین عدم پذیرش انقلاب فرهنگی و موضعگیری رویزیونیستی علیه آن است. در یکی از اسناد دیگر "سازمان رهایی..."، خدمات مائوتسه دون ۷۰٪ و اشتباهاتش ۳۰٪ محاسبه گردیده است.

ما تا حال چنین محاسبه ای نکرده ایم. دلیل آن روشن است. زمانی مائوتسه دون در مورد استالین چنین محاسبه ای به عمل آورده بود و خدمات او را ۷۰٪ و اشتباهاتش را ۳۰٪ گفته بود. ولی در اینجا موضوع مورد بحث این نیست که مائوتسه دون و حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه دون اصلاً اشتباهاتی نداشته اند. در واقع نه تنها مائوتسه دون بلکه لنین و مارکس و همچنان انگلس مبرا از اشتباهات نبوده اند. اما موضوع بر سر این است که مارکس ایدیولوژی و علم انقلاب پرولتری را بنیانگذاری نمود، لنین آن را به مرحله دوم تکامل رساند و مائوتسه دون هم به مرحله سوم تکامل. درین چهارچوب است که نباید همانند اخگری ها و املایی های مائوتسه دون زدا و متأثر از دگمارویزیونیسم خوجه، مائوتسه دون را مانند استالین مارکسیست-لنینیست کبیری دانست که خدمات عظیمی به ایدیولوژی و علم انقلاب پرولتری انجام داده است، ولی خود دارای ایزم یا اندیشه ای نیست. البته در چهارچوب خط و مشی رویزیونیستی "سازمان رهایی..."، اینگونه محاسبه در مورد مائوتسه دون، ناشی از رویزیونیسم سه جهانی است.

فقط با پذیرش اینکه مائوتسه دون ایدیولوژی و علم انقلاب پرولتری را به مرحله سوم تکامل رسانده است، مارکسیزم-لنینیسم-مائوئیسم و یا حتی مارکسیزم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون می تواند معنا و مفهوم حقیقی پیدا نماید. ولی اگر مثل "مبحث" مورد بحث، خدمات مائوتسه دون به ایدیولوژی و علم انقلاب پرولتری در حد «... خدمات عظیم به دفاع از انقلاب و مارکسیزم در سطح جهان علیه رویزیونیست های روسی و امپریالیسم جهانی» قلمداد گردد، در آنصورت عبارت "اندیشه مائوتسه دون" به چیزی در حد

تطبیق صرف مارکسیزم-لنینیسم در شرایط مشخص انقلاب چین مبدل می گردد و نه مرحله سوم تکامل ایدیولوژی و علم انقلاب پرولتری.

در واقع خدمات عظیم مائوتسه دون به انقلاب چین و انقلاب پرولتری جهانی، پس از برپایی انقلاب فرهنگی چین و دستیابی به تیوری "ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا" یعنی دستیابی به تیوری و پراتیک راه جلوگیری از احیای سرمایه داری در جامعه سوسیالیستی، به سطح مرحله تکاملی سوم ایدیولوژی و علم انقلاب پرولتری ارتقا کرد. به همین سبب کنگره سراسری نهم حزب کمونیست چین در سال ۱۹۶۹، ایدیولوژی رهنمای حزب کمونیست چین را بصورت مارکسیزم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون فرمولبندی کرد، اندیشه مائوتسه دون را تکامل همه جانبه فلسفی، سیاسی و اقتصادی مارکسیزم-لنینیسم اعلام کرد و این موضوع را در گزارش سیاسی به کنگره و اساسنامه حزب رسماً درج نمود.

طبیعی است که وقتی سازمانی مثل "سازمان رهایی..."- دقیقاً مثل رویزیونیست های درون حزب کمونیست چین، که در زمان انقلاب فرهنگی آماج انقلاب بودند و مدت زمان اندکی بعد از درگذشت مائوتسه دون، پس از پیروزی کودتای ضد انقلابی شان، انقلاب مذکور را خاتمه یافته اعلام کردند- انقلاب فرهنگی چین را یک اشتباه بزرگ مائوتسه دون بداند، تیوری "ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا" را نیز نمی تواند بپذیرد و تمامی الزامات تیوریک و پراتیکی این عدم پذیرش رویزیونیستی را نیز دارا خواهد بود.

به پیگیری از موضعگیری جدید "سازمان رهایی..." علیه رویزیونیسم چینی ادامه می دهیم.

"مبحث" مورد بحث ادامه داده می نویسد:

« ولی بعد از درگذشت رفیق مائو حزب کمونیست چین به تدریج به ضد خود مبدل گشت.»

نه، اینگونه نبوده است. رویزیونیست های درون حزب کمونیست چین در زمان انقلاب فرهنگی آماج انقلاب بودند. آنها وسیعاً در جریان انقلاب فرهنگی افشا شده و از قدرت به زیر کشیده شدند. ولی کسانی از آنها مثل تین هسیائوپینگ، که ناپشیمان راه سرمایه داری نام گرفته بود، باربار بصورت محیلانه انتقاد از خود به عمل آورد و به اصطلاح توبه نامه داد و به حزب و دولت برگشت. بعد از کودتای ناکام تحت رهبری لین پیاؤ، انقلاب فرهنگی با وجودی که رسماً کنار گذاشته نشد، اما قویاً فروکش کرد و جناح انقلابی در درون حزب و دولت یعنی جناح تحت رهبری مائوتسه دون ضعیف شد، در حالیکه بر عکس رویزیونیست ها با استفاده از سنتریزم چوئن لای توانستند یکبار دیگر موقعیت های مهمی در حزب کمونیست و دولت چین بدست بیاورند و خود را تقویت نمایند. در آخرین روزهای حیات مائوتسه دون وضعیت آنچنان بود که مائوتسه دون وقوع کودتای رویزیونیستی را بعید از امکان نمی دانست و درینمورد به همسرش چیان چین هوشدار می داد.

در سال ۱۹۷۳ بود که تین هسائوپینگ به عنوان نماینده عالیرتبه دولت چین در اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل متحد، تیوری رویزیونیستی سه جهان را به عنوان استراتژی پرولتاریای بین المللی فرمولبندی و ارائه کرد. بعد از درگذشت مائوتسه دون رویزیونیست های بر سر قدرت در چین، تیوری مذکور را به مائوتسه دون نسبت دادند. دنباله روان آنها در سایر کشورهای جهان، مجمله

"سازمان رهایی..." نیز این اتهام را تکرار کردند. در چارچوب این اتهام رویزیونیستی بین المللی بود که تیوریزه شدن "تیوری سه جهان" در "مشعل رهایی" نیز در برگیرنده این اتهام بود. هم اکنون نیز در مبحث مورد بحث، موضعگیری علیه تیوری رویزیونیستی سه جهان وجود ندارد و این به روشنی نشان می دهد که موضعگیری سند علیه رویزیونیزم چینی چگونه موضعگیری ای هست.

مدت زمان اندکی بعد از درگذشت مائوتسه دون، که همزمان با درگذشت تعداد زیادی از رهبران جناح انقلابی حزب کمونیست چین، مثل دن بیاؤ، چوتنه و غیره، به وقوع پیوست و باعث تضعیف بیشتر از پیش جناح مذکور گردید، جناح رویزیونیست های تین هسیائوپینگ در ابتدا با استفاده از اغتشاش ایدئولوژیکی هواکوفینگ و تحت نام دروغین دفاع از مائوتسه دون و دفاع از اندیشه مائوتسه دون، علیه "گروه چهار نفر" دست به یک کودتای آشکار نظامی زدند و چیان چین همسر مائوتسه دون را همراه با چان چین چیاؤ و دو تن دیگر از یاران شان دستگیر کرده و به زندان انداختند و بعدها مورد محاکمه قرار دادند. مدت زمانی نه چندان طولانی بعد از این کودتا، آنها هواکوفینگ را نیز از موقعیت نامنهاد رهبری حزب پایین کشیدند و خود تمامی موقعیت های رهبری حزب و دولت چین را بدست گرفتند. درین جریان یک تهاجم سرکوبگرانه رویزیونیستی علیه گاردهای سرخ را به پیش بردند، تعداد زیادی از آنها را در جریان برخوردهای تقریباً دوساله از میان برداشتند و مجموع آنها را که بیشتر از ده میلیون نفر می شدند، خلع سلاح کردند. برعلاوه آنها مدت کوتاهی پس از اجرای کودتای رویزیونیستی شان علیه جناح "گروه چهار نفر" و گاردهای سرخ، انقلاب فرهنگی عظیم پرولتاریای چین را خاتمه یافته اعلام کردند و شعار "چهار مدرنیزاسیون" را سر دادند.

بدین ترتیب، بعد از درگذشت مائوتسه دون، حزب کمونیست چین به تدریج به ضد خود مبدل نشد، بلکه مدت زمان اندکی بعد از آن، یعنی پس از اجرای کودتای رویزیونیستی علیه "گروه چهار نفر" و

خاتمه یافته اعلام شدن انقلاب فرهنگی عظیم پرولتاریای چین توسط آنها، در واقع تغییر رنگ حزب کمونیست چین و همچنان دولت چین سریعاً شروع گردید. این تغییر رنگ خیلی سریع پیش رفت و پس از آنکه رویزیونیست ها پوشش هواکوفینگ سوء استفاده از نام مائوتسه دون را نیز کنار زده و تمامی مراجع عالی قدرت در حزب و دولت را قبضه کردند، تغییر رنگ مذکور هم در حزب و هم در دولت چین در واقع تکمیل گردید و درست در همان موقع در واقع سرنگونی دیکتاتوری پرولتاریا و سوسیالیزم در چین تکمیل شد و دولت چین به یک دولت بورژوازی کمپرادور بروکراتیک تبدیل گردید. نظام اقتصادی-اجتماعی ای که بعد از آن تا زمان پیاده شدن ریفرم های اقتصادی وسیع رویزیونیستی و سرمایه دارانه مبتنی بر مالکیت های خصوصی در سکتورهای صنعت، زراعت و تجارت در چین وجود داشت، صرفاً یک نظام اقتصادی-اجتماعی سرمایه دارانه کمپرادور بروکراتیک بود و نه نظام سوسیالیستی.

"مبحث"، کل این پروسه را نادیده می گیرد و همه چیز در مورد رویزیونیزم چینی را به زمان نسبتاً طولانی بعد از درگذشت مائوتسه دون نسبت می دهد، به قسمی که گویا در جریان یک پروسه تدریجی یعنی پروسه ای که از سال ۱۹۷۶ (۱۳۵۵) تا سال ۲۰۱۴ (۱۳۹۳)، در طول مدت تقریباً ۳۷ سال، ماهیت خود را نشان داده است.

"مبحث" مورد بحث، نشانه های مبدل شدن «حزب کمونیست چین ... به ضد خود» را اینگونه مشخص می سازد:

« ریفرم های اقتصادی، جلب

از ماهیت ایدئولوژیک - سیاسی اساسی درونی حزب کمونیست چین را تشکیل می دهد. تعهد به انترناسیونالیسم پرولتری، انقلاب جهانی و جنبش های آزادیبخش ملی را نباید فروعات و شروطی در حد انعکاس سیاست های درونی یک حزب مدعی کمونیست بودن تلقی کرد.

اگر « حزب و دولت [کنونی] چین... به چیزی به مراتب ضد کمونیستی تر از آنچه که حزب و دولت شوروی سابق بعد از رفیق استالین بود، مبدل...» شده باشد، آیا نمی توان نتیجه گیری کرد که پشت پا زدن حزب و دولت "شوروی" سابق بعد از استالین، به انترناسیونالیسم پرولتری، انقلاب جهانی و جنبش های آزادیبخش ملی، پشت پا زدن کامل نبوده و تا این حد کمونیستی نبوده است؟ "سازمان رهایی... نا کامل بودن و تا این حد ضد کمونیستی نبودن پشت پا زدن به انترناسیونالیسم، انقلاب جهانی و جنبش های آزادیبخش ملی توسط حزب و دولت "شوروی" سابق بعد از استالین را در چه چیزهایی می تواند نشان دهد؟ البته باید پذیرفت که چین بعد از مائوتسه دون از لحاظ سیاست های اقتصادی و سیاست بین المللی مشابه با "شوروی" زمان گرباچوف و تا حد معینی مشابه به زمان خروشچف است و نه مشابه به زمان بریژنیف. اما این تشابه و عدم تشابه به هیچ وجه بدین معنا نیست که در "شوروی" زمان بریژنیف، پشت پا زدن به انترناسیونالیسم پرولتری، انقلاب جهانی و جنبش های آزادیبخش ملی، نسبت به زمان خروشچف و گرباچوف، کمتر و ضعیف تر بوده است. "شوروی" زمان بریژنیف در اوج قدرت نمایی و تهاجمات سوسیال امپریالیستی در جهان قرار داشت و به عنوان بخشی از همین سیاست در جنبش های آزادیبخش ملی ضد غرب و وابستگیانش نفوذ کرد و آنها را به

بروکراتیک ظاهراً مشابه با دوران سوسیالیسم در "شوروی" مانع از آن نشد که مائوتیست ها ماهیت سرمایه دارانه رویزیونیستی و سوسیال امپریالیستی حزب و دولت "شوروی" را درک نکنند.

اما "مبحث" تمامی نشانه های فوق الذکر را حتی نه نشانه های سرنگونی پرولتاریا، آموزش مارکسیزم و قلب ماهیت یافتن حزب کمونیست چین، بلکه نشانه های « تضعیف دیکتاتوری پرولتاریا، آموزش مارکسیزم و در نهایت قلب ماهیت دادن حزب از جمله سیاست های فعلی دم و دستگاه رهبری حزب کمونیست چین را می سازد.»

بنابر آنچه قبلاً گفتیم، « اجرای ریفورم های اقتصادی، جلب سرمایه های خارجی، ورود کالاهای امپریالیستی با فرهنگ منحط و فاسدش، تفاوت بین زندگی شهری و روستایی، کار فکری و جسمی، فساد در حزب و دستگاه اداری، اختلاس، رشوه، قاچاق، فحشا و بالاخره حذف کلمه امپریالیزم در تبلیغات...» نه تنها نشانه های کاملاً روشن موجودیت یک نظام اقتصادی - اجتماعی ضد انقلابی در چین کنونی و عدم موجودیت سوسیالیزم و دیکتاتوری پرولتاریا در آن کشور است، بلکه مقدم بر آن نتیجه سرنگونی رهبری انقلابی پرولتری حزب کمونیست چین توسط رویزیونیست ها، غصب رهبری حزب توسط رویزیونیست ها و مبدل شدن این حزب به یک حزب رویزیونیست و در نتیجه، سرنگونی دیکتاتوری پرولتاریا در چین و رویکار آمدن دیکتاتوری بورژوازی تحت رهبری رویزیونیست ها بوده

جملات بعدی "مبحث" ظاهراً به نحو تعجب آوری محکم تر و قاطع تر بیان گردیده است:

«پشت پا زدن کامل چین به انترناسیونالیسم پرولتری، انقلاب جهانی و جنبش های آزادیبخش ملی، انعکاس سیاست های درونی آن حزب را منعکس می سازد، حزب و دولت چین را به چیزی به مراتب ضد کمونیستی تر از آنچه حزب و دولت شوروی سابق بعد از رفیق استالین بود، مبدل کرده است.»

اگر « پشت پا زدن کامل چین به انترناسیونالیسم پرولتری، انقلاب جهانی و جنبش های آزادیبخش ملی، سیاست های درونی آن حزب را منعکس می سازد، چرا باید از «تضعیف دیکتاتوری پرولتاریا» و «آموزش مارکسیزم» و نه سرنگونی دیکتاتوری پرولتاریا و نابودی آموزش مارکسیزم در چین صحبت نمود؟ برعلاوه واقعیت این است که « پشت پا زدن کامل چین به انترناسیونالیسم پرولتری، انقلاب جهانی و جنبش های آزادیبخش ملی » چیزهای صرفاً انعکاس دهنده سیاست های درونی حزب کمونیست چین نیست، بلکه اجزاء مهمی

سرمایه های خارجی، ورود کالاهای امپریالیستی با فرهنگ منحط و فاسدش، تفاوت بین زندگی شهری و روستایی، کار فکری و جسمی، فساد در حزب و دستگاه اداری، اختلاس، رشوه، قاچاق، فحشا و بالاخره حذف کلمه امپریالیزم در تبلیغات، به تضعیف دیکتاتوری پرولتاریا، آموزش مارکسیزم و در نهایت قلب ماهیت دادن حزب از جمله سیاست های فعلی دم و دستگاه رهبری حزب کمونیست چین را می سازد.»

بنابر آنچه قبلاً گفتیم، « اجرای ریفورم های اقتصادی، جلب سرمایه های خارجی، ورود کالاهای امپریالیستی با فرهنگ منحط و فاسدش، تفاوت بین زندگی شهری و روستایی، کار فکری و جسمی، فساد در حزب و دستگاه اداری، اختلاس، رشوه، قاچاق، فحشا و بالاخره حذف کلمه امپریالیزم در تبلیغات...» نه تنها نشانه های کاملاً روشن موجودیت یک نظام اقتصادی - اجتماعی ضد انقلابی در چین کنونی و عدم موجودیت سوسیالیزم و دیکتاتوری پرولتاریا در آن کشور است، بلکه مقدم بر آن نتیجه سرنگونی رهبری انقلابی پرولتری حزب کمونیست چین توسط رویزیونیست ها، غصب رهبری حزب توسط رویزیونیست ها و مبدل شدن این حزب به یک حزب رویزیونیست و در نتیجه، سرنگونی دیکتاتوری پرولتاریا در چین و رویکار آمدن دیکتاتوری بورژوازی تحت رهبری رویزیونیست ها بوده

فراموش نکنیم که رویزیونیست ها و سوسیال امپریالیست های شوروی در طول ایام طولانی اقتدار خروشچف و بریژنیف و ایام اقتدار کوتاه اندروپوف و چرینینکو شکل دولتی ساختار اقتصادی - اجتماعی در "اتحاد جماهیر شوروی... را قویاً حفظ کردند. معهدا این شکل

طرف انحراف وابستگی به سوسیال امپریالیسم شوروی، سوق داد. این سیاست مبتنی بر پشت پا زدن کامل به انترناسیونالیسم پرولتری، انقلاب جهانی و جنبش های آزادیبخش ملی بود و نه مبتنی بر پشت پا زدن ناقص به آنها.

"مبحث" خود در بخشی از جملات بعدی اش، این نتیجه گیری را در تناقض با مطلب بیان شده فوق تأیید می نماید:

« سیاست سازشکارانه و محافظه کارانه ای رهبری حزب علیه امریکا و سایر امپریالیست ها نمی تواند جدا از فساد ایدئولوژیک آن حزب تلقی گردد. حزب کمونیست چین در زمان تجاوز روس ها به کشور ما موضع غیر انقلابی اتخاذ کرد و به عوض انقلابیون، اخوان و ارتجاع را بنا به سود سیاسی و اقتصادی اش همراهی و همکاری نمود. حزب و دولت چین بجای احزاب و دولت های انقلابی با وابسته ترین و فاشیستی ترین حکومت های دنیا در پیوند و دوستی قرار دارد.»

درینجا یکبار دیگر در "مبحث" مورد بحث، لکنت زبان دیده می شود و در آن از «سیاست های سازشکارانه و محافظه کارانه» رهبری حزب [کمونیست چین] علیه... قدرت های امپریالیستی حرف زده می شود و نه از سیاست های تسلیم طلبانه در قبال آنها. به عبارت دیگر، "سند" می پذیرد که چین رویزیونیست، سیاست ضد امپریالیسم امریکا و سایر امپریالیست ها را تعقیب می کند، اما بصورت سازشکارانه و محافظه کارانه. البته باید پذیرفت که میان چین سرمایه داری تحت حاکمیت رویزیونیست ها و قدرت های امپریالیستی می تواند در این یا آن مورد تضاد منافع وجود داشته باشد، ولی این تضاد از نوع تضاد میان سوسیالیسم و امپریالیسم یا تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی

نیست، بلکه تضادی است میان یک قدرت سرمایه داری در حال مبدل شدن به یک قدرت سوسیال امپریالیستی و حتی یک ابرقدرت سوسیال امپریالیستی با ابرقدرت امپریالیستی امریکا و سایر امپریالیست ها. برعلاوه اگر کل مناسبات چین رویزیونیست با امپریالیسم امریکا و سایر امپریالیست ها را، از زمان کودتای ضد انقلابی سال ۱۹۷۶ در آن کشور تا کنون مورد دقت قرار دهیم، واضحاً می بینیم که جنبه عمده این مناسبات را سازش و تبانی و جنبه غیر عمده آن را تقابل و برخورد ضد انقلابی تشکیل می دهد. بنابراین عمده تانادرست است اگر از سیاست ... حزب کمونیست چین علیه امپریالیسم بطور سرپوشیده یا آشکار حرف زده شود.

سوسیال امپریالیست های شوروی صرفاً به کشور ما تجاوز نکرده بودند، بلکه مدت تقریباً یک دهه افغانستان را اشغال نیز کرده بودند و به این ترتیب، در مورد افغانستان بصورت مشخص و به عنوان بخشی از سیاست بین المللی خود، به نحو کاملی به انترناسیونالیسم پرولتری، انقلاب جهانی و جنبش های آزادیبخش ملی پشت پا زده بودند. نادرست است که صرفاً از تجاوز سوسیال امپریالیست ها به افغانستان حرف زده شود و اشغال کشور توسط آنها نادیده گرفته شود.

سیاست حزب رویزیونیست بر سر اقتدار در چین در قبال این تجاوز و اشغالگری سوسیال امپریالیستی، یک سیاست مبتنی بر تیوری ضد انقلابی و رویزیونیستی سه جهانی بود، یعنی مبتنی بر یک جبهه گیری مشترک "جهان سوم"، "جهان دوم" و بخشی از جهان اول (امپریالیسم امریکا) علیه بخش به اصطلاح متعرض و مهاجم "جهان اول" یا سوسیال امپریالیسم شوروی. بنابراین سیاست مذکور نمی توانست یک سیاست «غیر انقلابی» باشد، بلکه یک سیاست ضد انقلابی بود.

"سازمان رهایی... در طول دوره تجاوز و اشغالگری سوسیال امپریالیست های شوروی بر افغانستان، به عنوان یک سازمان رویزیونیست دنباله رو رویزیونیست های بر سر قدرت در چین، بخشی از این سیاست بود و رسماً این موفقیت خود را با طرح و تأیید تیوری "سه جهان" در "مشعل رهایی"

تیوریزه نمود. به همین جهت در پهلوی «اخوان و ارتجاع»، همراهی و همکاری چین رویزیونیست را با خود داشت و از کمک های دیپلماتیک و اقتصادی آن بهره مند می شد، البته طبق اصل "حصه به قدر جثه". برعلاوه، با در نظر داشت آنچه در فوق راجع به انطباق این سیاست با تیوری سه جهان بیان کردیم، همراهی و همکاری چین رویزیونیست با «اخوان و ارتجاع» و "سازمان رهایی" صرفاً از دید توجه به سود اقتصادی و سیاسی اش صورت نگرفت، بلکه یک انگیزه ایدئولوژیک انحرافی رویزیونیستی سه جهانی مشخص نیز آن را توجیه می نمود.

درین شکی وجود ندارد که چین رویزیونیست با وابسته ترین و فاشیستی ترین رژیم های دنیا در پیوند و دوستی قرار دارد. ولی برای "سازمان رهایی" انتقاد از این جنبه از سیاست خارجی چین رویزیونیست فقط وقتی می تواند اصولی و پیگیر باشد که همراهی و همگامی خودش با این سیاست را به روشنی و صراحت مورد انتقاد قرار دهد و قاطعانه از آن گسست کند، و این ممکن نیست مگر اینکه به تمامی جنبه ها و پایه های این سیاست، منجمله جنبه ایدئولوژیک رویزیونیستی سه جهانی آن و ریشه های تاریخی آن در زمان انقلاب فرهنگی و قبل از آن، توجه نموده و علیه آنها بصورت اصولی و قاطعانه موضعگیری کند.

به ادامه گفته های "مبحث" توجه کنیم:

« برای کمونیست ها، معیار جدی بودن یک حزب عبارت است از: دفاع از ایدئولوژی پرولتری و پیشبرد مبارزه طبقاتی در داخل کشور و در سطح جهان. برای ما که از چهار سو مورد حملات دشمنان مختلف قرار گرفته ایم، ارزیابی مشخص ما از حزب کمونیست چین نمی تواند

جدا از اصول انترناسیونالیزم در روابط بین احزاب و سازمانها باشد.»

اگر معیار جدی بودن یک حزب دفاع از ایدئولوژی پرولتری و پیشبرد مبارزه طبقاتی در داخل کشور و در سطح جهان باشد، معلوم است که خط و مشی بین المللی یک حزب خود یک بخش اساسی این معیار است و نه صرفاً انعکاس دهنده خط و مشی داخلی آن حزب. برعلاوه ما چه از دو طرف مورد حملات دشمنان مختلف قرار گرفته باشیم، چه از چهار سو و چه از شش جهت، اصول انترناسیونالیزم پرولتری در روابط بین احزاب و سازمان های کمونیست نمی تواند برای ما به گونه های مختلف مطرح گردد و در هر حال رعایت و عدم رعایت این اصول توسط احزاب و سازمان های کمونیست، منجمله خود ما، قطعاً باید یکی از معیارهای ارزیابی احزاب و سازمان ها باشد.

به چگونگی پروسه شکلگیری موضعگیری "سازمان رهایی" علیه رویزیونیسم چینی توجه کنیم:

«پس از مطالعه و برخورد های عملی حزب کمونیست چین در ساحات گوناگون، بدور از احساسات و شتابزدگی به این نتیجه رسیده ایم که حزب کمونیست چین به تدریج و حساب شده از موضع پرولتری خود دست کشیده و در راه سرمایه داری قدم نهاده است. جناح بورژوازی، رهبری حزب و دولت آن کشور را غصب، ثمرات انقلاب شکوهمند چین را که خود راه دشوار و پر افتخاری را پشت سر گذاشته به سرانگشاید نیستی کشانده اند.»

یکی از مشکلات "مبحث" یک صفحه ای مورد نظر، مشکلات ادبی و سبک تحریر آن است که بعضاً حتی مفهوم جملات آن را گنگ می سازد. مثلاً همین عبارت «پس از مطالعه و برخوردهای عملی حزب

کمونیست چین در ساحات گوناگون» قاعداً باید بصورت ذیل تحریر گردد:

«پس از مطالعه برخوردهای عملی حزب کمونیست چین در ساحات گوناگون».

در چنین صورتی در عبارت مندرج در مبحث، حرف "و" ربط میان "مطالعه" و برخورد های عملی زاید است و مفهوم عبارت بیان شده را گنگ می سازد. البته این جمله می تواند صورت ذیل نیز داشته باشد:

«پس از مطالعه تیوری ها و برخوردهای عملی حزب کمونیست چین در ساحات گوناگون».

در چنین صورتی در عبارت مندرج در سند، کلمه "تیوری ها" از قلم افتاده است. به نظر ما جمله پیشنهادی اول بیشتر می تواند در انطباق با موضعگیری "سازمان رهایی" قرار داشته باشد، زیرا که در قدم اول علاوه شدن نادرست یک "و" ربط در عبارت، محتمل تر از قلم افتادگی کلمه "تیوری ها" است، ثانیاً در کل مبحث به جنبه های تیوریک رویزیونیسم چینی کلاً عطف توجه صورت نگرفته است و ثالثاً در جای دیگری از متن "مبحث"، یک کلمه مکمل بصورت نادرست در جمله به ترتیب ذیل علاوه گردیده است:

«پشت پا زدن کامل چین به انترناسیونالیزم پرولتری، انقلاب جهانی و جنبش های آزادیبخش ملی، انعکاس سیاست های درونی آن حزب را منعکس می سازد،...»

درج کلمات "انعکاس" و "منعکس" در دو قسمت جمله نادرست است. کلمه "انعکاس" درین جمله زاید است و باید حذف گردد تا جمله شکل ذیل را اختیار نماید:

پشت پا زدن کامل به انترناسیونالیزم پرولتری، انقلاب جهانی و جنبش های آزادیبخش ملی، سیاست های درونی آن حزب را منعکس می سازد.

برگردیم به بحث روی رویزیونیسم چینی.

برای شناخت از رویزیونیسم، منجمله رویزیونیسم چینی، کافی نیست که فقط به مطالعه برخوردهای عملی احزاب و سازمان ها بپردازیم، بلکه در عین حال لازم است به مطالعه تیوری های شان نیز بپردازیم.

تا آنجایی که بطور مشخص به رویزیونیسم چینی مربوط است، هم تیوری ها و هم عملکردهای رویزیونیست های درون حزب کمونیست چین سال ها قبل از عملی شدن کودتای رویزیونیستی آنها، تا حد زیادی روشن و واضح بوده اند. در واقع به همین جهت، آنها در جریان انقلاب فرهنگی عظیم پرولتاریایی چین آماج انقلاب بوده اند. و باز به همین جهت بخش اصولی تیزبین جنبش کمونیستی بین المللی، پس از وقوع کودتای رویزیونیستی در چین، حتی قبل از کنار زده شدن سریع پوشش هواکوفینگی این کودتا، دریافتند که رویزیونیست ها رهبری حزب و دولت آن کشور را غصب کرده و دیکتاتوری پرولتاریا و سوسیالیزم را در آن کشور سرنگون کرده اند.

همین بخش اصولی تیزبین جنبش کمونیستی بین المللی بود که تقریباً بلافاصله پس از وقوع کودتای رویزیونیستی در چین، علیه چین رویزیونیست موضعگیری کرد و تلاش برای تشکیل یک کنفرانس بین المللی کمونیستی را آغاز نمود. احزاب و سازمان های پیشرو این بخش در سال ۱۹۸۰ در کنفرانس بین المللی احزاب و سازمان های مارکسیست-لنینیست گرد آمدند و در سند "خطاب به پرولتاریا و خلق های تحت ستم جهان" موضعگیری های شان در موارد مختلف، منجمله علیه رویزیونیست های بر سر قدرت در چین، را اعلام کردند. چند سال بعد تر، در سال ۱۹۸۴، احزاب و سازمان مارکسیست-لنینیست-مائوتسه دون اندیشه در کنفرانس بین المللی دوم گرد آمدند و با تشکیل "جنبش انقلابی انترناسیونالیستی" و تصویب بیانیه "جا" موضعگیری های اصولی کنفرانس اول را برلن "اندیشه مائوتسه دون" و بر علیه "رویزیونیسم چینی"، انکشاف و تکامل بیشتری دادند.

جملات نقل شده فوق، همانند جملات قبلاً نقل شده در این سطور، این رخوت مبارزاتی را بخوبی نشان می دهد.

آنچنانکه قبلاً گفتیم، حزب کمونیست چین بعد از درگذشت مائوتسه دون «به تدریج و حساب شده» از موضع پرولتری دست نکشید. طرح موضوع بدین صورت به این معنا است که رویزیونیست ها بعد از درگذشت مائوتسه دون به تدریج در حزب کمونیست چین پیدا شدند و به تدریج مواضع شان را شکل دادند. اما این ارزیابی کلاً نادرست و گمراه کننده است. همچنانکه قبلاً گفتیم رویزیونیست های چینی در زمان انقلاب فرهنگی آماج این انقلاب بودند و لیوشاچی که خروشچف چینی لقب گرفته بود یکجا با تین هسیائوپینگ و تعداد زیادی از رویزیونیست های دیگر از حزب و دولت تصفیه شدند و تعدادی از آنها با انتقاد از خود های مکرر و دروغین، مثل تین هسیائوپینگ، دوباره به حزب و دولت برگشتند. درست همانگونه که مائوتسه دون گفته بود، در آن زمان ستاد فرماندهی بورژوازی در درون کمیته مرکزی حزب وجود داشت. به همین جهت مائوتسه دون خود شعار «ستاد فرماندهی بورژوازی را به توپ بپندید» را بلند کرد. ستاد فرماندهی بورژوازی تحت رهبری لیوشاچی سرنگون گردید. اما این ستاد مجدداً شکل گرفت و این بار تحت رهبری لین پیائو و در شکل چپ که یک حرکت کودتایی علیه مائوتسه دون براه انداخت. این ستاد نیز سرنگون گردید. بار دیگر ستاد فرماندهی بورژوازی تحت رهبری تین هسیائوپینگ و در زیر حمایت سنتریزم چوئن لای، و بازهم در کمیته مرکزی حزب، شکل گرفت. این جناح حتی قبل از درگذشت مائوتسه دون تا حد زیادی کنترل روابط بین المللی و همچنان امور اقتصادی چین را به چنگ گرفته

افتاد. دلیل آن صرفاً امکانات گرابی و یا روحیات منفی رهبران آن، آنچنانکه قیوم رهبر به نقل از گفته های زنده یاد مجید بیان می داشت، نبود. بالاتر از آن باید گفت که دلیل اصلی این عجله و شتابزدگی نیز امکانات گرابی و خصوصیات منفی شخصی رهبران "گروه..." نبوده است. دلایل اصلی آن عجله و شتابزدگی عجیب، علاوه از عدم درک انقلاب فرهنگی و تیوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا، یکی مغشوشیت موضعگیری اولیه "گروه..."، مندرج در سند "با طرد ایورتونیزم در راه انقلاب سرخ به پیش رویم"، در مورد رویزیونیست باند حزب دموکراتیک خلق و یکی دانستن آن با خط و مشی سازمان جوانان مترقی و دیگری هم اکونومیزم بورژوایی آن بوده است.

اکنون نیز موضوع آن نیست که "سازمان رهایی"، به دور از احساسات و شتابزدگی و پس از مطالعه برخورد های عملی حزب رویزیونیست چین، به موضعگیری علیه رویزیونیست چینی اقدام کرده است، بلکه موضوع در واقع چیز دیگری است. "سازمان رهایی..." آنچنان با عجله و شتابزدگی و با سر به درون مگاک رویزیونیست سه جهانی شیرجه رفت که کاملاً در آن منجلا ب غرق گردید و سر تا پایش کلاً با لای و لوش آن منجلا ب آلوده شد. به همین خاطر به نظر ما اگر "سازمان رهایی..." با عجله و شتابزدگی و با تمام احساسات هم تلاش کند که از این منجلا ب بیرون بیاید و از آلودگی های آن خود را پاک سازد، انرژی مبارزاتی تیوریک و پراتیک فراوان و تلاش اصولی و پیگیر چندین ساله در سال های آینده بکار دارد. در چنین حالتی اعلام دوری از احساسات و شتابزدگی، نه علامت بلوغ ایدیولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی سازمان مذکور بلکه علامت رخوت مبارزاتی آن است. دیگران شاید بتوانند یا نتوانند بصورت کناری و به مثابه یک شرط، "سازمان رهایی" را درین گسست "طاقفرسا" مدد رسانند. اما تا زمانی که خود این سازمان، و عمدتاً رهبری اش، رخوت مبارزاتی ناشی از غرق شدن در منجلا ب رویزیونیست سه جهانی را به روشنی درک نتواند و خواست قاطع و توان کافی نداشته باشد که از آن رخوت بیرون بیاید، مدد رسانی کناری و شرطی دیگران نمی تواند مفیدیتی برایش داشته باشد.

در جنبش چپ افغانستان برای بار اول "سازمان اخگر" از دید دگمارویزیونیستم خوجه یی علیه تیوری رویزیونیستی سه جهان موضعگیری کرد. از جانب دیگر "گروه انقلابی خلق های افغانستان" با شتاب زدگی و خیلی سریع و به محض اختتام سفر نماینده اش به چین (در خزان سال ۱۳۵۷)، به موضعگیری تأیید گرانه از رویزیونیست سه جهانی پرداخت و سپس در سال ۱۳۵۹ این موضع رویزیونیستی اش را در "مشعل رهایی" تیوریزه کرد. اما بخش های دیگر جنبش چپ کشور در مورد رویزیونیست چینی سال های سال به موضعگیری های مخالف رسمی نپرداختند.

یکی از دلایل اصلی موضعگیری های نادرست موافق و مخالف رویزیونیست سه جهانی و نیز تاخیر در موضعگیری رسمی توسط بخش های دیگر جنبش چپ کشور این بود که متاسفانه انقلاب فرهنگی و درس های آن، منجمله تیوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا و مبارزه علیه رویزیونیست های درون حزب کمونیست چین در آن، تقریباً برای کل جنبش چپ افغانستان تا زمان تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی رویهمرفته ناشناخته باقی مانده بود. در واقع این بخش های مختلف جنبش نوین کمونیستی کشور بود که با درک تیوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا، موضعگیری اصولی علیه رویزیونیست چینی و همچنان موضعگیری علیه دگمارویزیونیستم خوجه یی را با تأثیر پذیری از مواضع جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، اتخاذ کردند.

بهرحال، "گروه انقلابی خلق های افغانستان" در خزان سال ۱۳۵۷ با عجله و شتابزدگی عجیبی و با سر به درون مگاک رویزیونیست سه جهانی شیرجه رفت و در آن منجلا ب گیر

بود و تین هسیائو پینگ شخصاً، به عنوان نماینده عالی رتبه چین، در سخنرانی اش در اجلاس عمومی سازمان ملل متحد در سال ۱۹۷۳، به شرح و بیان تیوری رویزیونیستی سه جهان پرداخت.

همچنانکه قبلاً گفتیم، بعد از درگذشت مائوتسه دون، جناح بورژوازی درون حزب کمونیست چین (رویزیونیست ها) که در عین حال مواضع عالی قدرت در ارتش چین را نیز در دست داشتند، با استفاده از پوشش هوافوقینگی دست به کودتا زدند و مواضع قدرت در حزب و دولت چین را تصرف کردند و پس از مدت کوتاهی پوشش مذکور را نیز دور انداختند. حزبی که بعد از آن در چین وجود داشت یک حزب کمونیست نبود، بلکه یک حزب بورژوازی تحت پوشش پرولتری یعنی یک حزب رویزیونیست بود. به همین جهت پس از تصرف دولت توسط رویزیونیست ها، دیکتاتوری پرولتاریا و سوسیالیسم در چین سرنگون شده بود و رنگ حزب و دولت چین تغییر کرده بود. نظامی که بعد از آن در چین حاکم بود نظام سوسیالیستی نبود، بلکه یک نظام سرمایه داری بروکراتیک و کمپرادور دولتی بود.

آنچه بعد از کودتای رویزیونیستی برای رویزیونیست های حاکم در چین مطرح بود، اجرای برنامه های رویزیونیستی شان در عرصه های گوناگون بود و نه اینکه آنها حساب شده و به تدریج از مواضع پرولتری دست کشیده باشند. البته اجرای برنامه های مختلف، هریک طبق وضعیت و حالت خاص خودش، زمانبر بود و نمی توانست در همان فردای کودتا عملی گردد، بخصوص برنامه های اقتصادی مبتنی بر جلب سرمایه های خارجی امپریالیستی، مالکیت های خصوصی فردی سرمایه دارانه داخلی، از بین بردن کمون های زراعتی و برقراری وسیع مالکیت خصوصی در سکتور زراعت. اجرای این برنامه ها چند سال را در بر گرفت. اما اجرای این برنامه ها، مسیر گذار از سرمایه داری

بروکراتیک دولتی به سرمایه داری مختلط دولتی و خصوصی بود و نه دست کشیدن از مواضع پرولتری و غلطیدن به مواضع بورژوازی.

"مبحث" مورد نظر، حتی در حال حاضر، یعنی تقریباً ۳۷ سال بعد از کودتای رویزیونیستی در آن کشور، وضعیت چین را بصورت «قدم نهادن در راه سرمایه داری» توصیف می نماید و نه یک وضعیت سرمایه داری. اینگونه توصیف واقعا قابل تعجب است. آیا به نظر "سازمان رهایی" چین تا حال «در راه سرمایه داری» قدم بر می دارد و هنوز کاملاً به آن نرسیده است؟ تا حد زیادی می توان گفت که بلی، "سازمان رهایی..." همینگونه فکر می کند.

"مبحث"، از «به سرایش نیستی کشاندن ثمرات انقلاب شکوهمند چین» صحبت می نماید و نه از سرنگونی انقلاب و نیست و نابود شدن ثمرات انقلاب. یقیناً منظور "مبحث" صرفاً انقلاب سال ۱۹۴۹ چین است، چرا که "سازمان رهایی..." انقلاب فرهنگی عظیم پرولتاریایی چین را، که به محض پیروزی کودتای رویزیونیستی در آن کشور خاتمه یافته اعلام گردید، قبول ندارد. ولی حتی در همین سطح نیز نتیجه گیری "سند" نادرست، غیر اصولی و به دور از واقعیت است. ثمرات انقلاب سال ۱۹۴۹ چین و گذار بعدی به انقلاب سوسیالیستی، تا حال به سرایش نیستی کشانده نمی شود، بلکه سال ها قبل "نیست" و "نابود" شده است.

موضعگیری "مبحث" مورد نظر در مورد رویزیونیسم چینی با جملات ذیل پایان می یابد:

«ما در ارزیابی فعلی خود در مورد جمهوری توده ای چین، نظر زیر را که از طرف خود رهبران چین مطرح گشته است تایید می کنیم: «اگر روزی چین رنگ سیاسی خود را تغییر داد و به ابر قدرتی مبدل گردید، اگر او هم نقش مستبد در جهان را ایفا کند و در هر کجا دیگران را مورد ارعاب، تجاوز و استثمار قرار دهد. آنگاه مردم دنیا باید به وی برچسپ سوسیال امپریالیسم زده، آن را افشا نموده، با آن مخالفت ورزیده و همراه با خلق چین، آنرا سرنگون سازند.» و معتقدیم که در غلطیدن به رویزیونیسم و خیانت به انترناسیونالیسم پرولتری گام تعیین کننده در راه بدل شدن به ابر قدرتی متجاوز و استثمارگر می باشد.»

با توجه به تمامی مطالبی که در سطور فوق بیان داشتیم، اولاً موضوع بر سر «در غلطیدن» حزب کمونیست چین به رویزیونیسم نبوده است، بلکه موضوع بر سر غصب مراجع قدرت حزبی و دولتی توسط رویزیونیست ها و سرنگونی دیکتاتوری پرولتاریا و سوسیالیسم و برقراری دیکتاتوری بورژوازی از طریق یک کودتای نظامی توسط آنها بوده است. پروسه تکاملات منفی این تغییر رنگ سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی چین در مسیر بدل شدن چین به ابر قدرت متجاوز و استثمارگر ادامه دارد. ولی تا زمانی که این قدرت ارتجاعی به یک قدرت سوسیال امپریالیستی تمام عیار، که با توجه به وضعیت اقتصادی و اجتماعی چین یک ابر قدرت سوسیال امپریالیستی خواهد بود، مبدل گردد، نیز مردمان دنیا وظیفه دارند با دریدن ماسک دروغین پرولتری آن ماهیت ارتجاعی اش را افشا سازند، علیه آن مخالفت کنند و همراه با خلق چین برای سرنگونی آن مبارزه نمایند.

اخیراً شنیده شده است که در "سازمان رهایی"، بصورت درونی علیه چین به عنوان یک قدرت سوسیال امپریالیستی موضعگیری صورت گرفته است. البته در مورد این موضوع که چین فعلی، با توجه به کمپرادوری بودن غلیظ اقتصاد آن، یک قدرت سوسیال امپریالیستی تمام عیار هست یا نه، هنوز جای بحث وجود دارد. ولی اگر این موضعگیری درونی به یک موضعگیری رسمی روشن سازمانی مبدل گردد، می توان به آغاز گسست "سازمان رهایی..." از خط و مشی رویزیونیستی "مشعل رهایی" و همچنان گسیخته شدن رابطه آن سازمان با چین رویزیونیست بیشتر یقین کرد.

۱۳۹۳/۱۱/۱۵ (۲۰۱۵/۲/۴)

ادامه دارد

به پیشواز ۸ مارچ روز جهانی زن:

نیمی از آسمان

تو از ستاره رفیعی ز آفتاب رفیع	تو از سیاره رفیعی ز ماهتاب رفیع
تویی عظیم تر از کل کهکشان ما	تویی فراتر از منظومه در جهان ما
و با یقین و بحق نیم این جهان خوانده	تویی که پیر خرد نیم آسمان خوانده
از آن زمانه برفتی همه به کام ستم	همان زمان که بنا شد نظام ستم
بدان که کاخ ستم نیفتد از بنیاد	تو گر نجات نیابی ز جور و استبداد
بدون شهپرت افتد به خاکدان ممات	بیا که کوشش پرواز سوی اوج حیات
و خیل جمله شیاطین را به همراهند	هزار دیو و دد و دون صفت سر راهند
هزار کله بی مغز و قلب خشماگین	هزار خنجر زهری و تیر زهر آگین
هزار خیل خادمان سلطنت دارند	هزار وسوسه انگیز شیطنت دارند
و بلکه بیشتر از صد هزار هزاران است	سپاه رزم ما لیکن هزارهزاران است
یکی سپاه همآهنگ پر ز کین سازیم	اگر که جمله را با نظم آهنین سازیم

توان نظام ستم را ز ریشه بر افگند

توان جهان پر از داد و عدل پی افگند



نقش نظام حاکم در ایجاد حوادث طبیعی و گسترش ابعاد تلفات و خسارات آن



در اثر برفباری های سنگین ماه حوت زمستان امسال تلفات و خسارات وسیعی بر مردمان فقیر ما وارد گردید. طبق پیشگویی های هواشناسی، سلسله این برفباری های سنگین ممکن است تا دو هفته دیگر نیز بصورت وقفه بی یا مسلسل دوام نماید که نتیجه آن چیزی جز وارد آمدن تلفات و خسارات بیشتر بر مردمان فقیر کشور نخواهد بود.

برفباری های سنگین غیر مترقبه و بیوقت ظاهراً یک حادثه طبیعی است و ممکن است هر زمانی پیش بیاید و انسان ها را متضرر بسازد یا حتی از بین ببرد. اما این فقط ظاهر قضیه است. بصورت مشخص باید گفت که وضعیت طبیعی افغانستان در اثر جنگ های تحمیلی تجاوزکارانه و اشغالگرانه سوسیال امپریالیستی و امپریالیستی بر کشور و مردمان کشور تا حد معینی بهم خورده است. خشک سالی های ممتد یا بارندگی های غیر مترقبه و بیوقت تا حد معینی در اثر همین بهم خوردگی وضعیت طبیعی افغانستان است که یکی پس از دیگری خود را نشان می دهد. علاوه تا آلوده شدن روز افزون محیط زیست و بلند رفتن پیهم حرارت روی زمین در اثر استفاده بی رویه روز افزون مواد انرژی زای فوسیلی در جهان توسط نظام تولیدی حاکم سرمایه دارانه امپریالیستی در جهان، باعث بهم خوردن وضعیت اقلیمی در جهان، منجمد در افغانستان، گردیده و این پروسه کماکان ادامه دارد.

میان آب سیلاب ها را بصورت سریع بیرون کشید، قربانیان را سریعاً بخاک سپرد و برای بازماندگان حادثه سریعاً مواد خوراکی، ادویه جات، لباس های گرم و خیمه جات در خود محل فراهم نمود یا آنها را به مناطق مناسب دیگر انتقال داد.

رژیم دست نشانده ظاهراً برای مقابله با حوادث طبیعی یک کمیته عالی کمک رسانی دارد که معاون رئیس جمهور رژیم در راس آن قرار دارد و دارای بودجه سالانه صدها میلیون دالری است. همه ساله اعلام می گردد که این کمیته عالی کمک رسانی، بخصوص برای مقابله با حوادث طبیعی زمستانی، آمادگی عام و تام دارد. ولی در تمام زمستان های گذشته و حتی در فصول دیگر سال های گذشته، این کمیته نتوانسته است در وقت مناسب و با آمادگی لازمه در مقابله با هیچ حادثه طبیعی از خود عکس العمل نشان دهد. این کمیته نه تنها در مرکز خود بلکه در تمامی ریاست های مربوطه اش در ولایات، به عنوان سهمیه معاون دوم رئیس جمهور رژیم، صرفاً به عنوان

های تحمیلی تجاوزکارانه و اشغالگرانه سوسیال امپریالیستی و امپریالیستی، جنگ های افغانستان را وسیعاً نابود ساخته و باعث برهنه شدن کوهستانات کشور گردیده است. این وضعیت وخیم در اثر فعالیت های تخریبکارانه قاچاقبران چوب، که بخشی از سردمداران رژیم دست نشانده را تشکیل می دهند، وسعت و گستردگی روز افزون می یابد. در کوه های برهنه هم لغزش خاک به آسانی به وجود می آید، هم سیلاب ها به زودی جاری می شود و هم برف کوچ ها سریعاً براه می افتد. وقتی جنگ های تحمیلی تجاوزکارانه و اشغالگرانه سوسیال امپریالیستی و امپریالیستی باعث کشانده شدن توده های فقیر در پناه دره های تنگ و کوه های سر به فلک کشیده شده باشد، لغزش خاک کوه ها و راه افتادن برف کوچ ها یا سیلاب های مدهش می تواند آنها را به کام مرگ فرو ببرد و پناهگاه شان را به قبرستان آنها مبدل سازد.

حتی وقتی چنین حوادثی رخ دهد، می توان با سازماندهی منظم و فوری کمک رسانی به آسیب رسیدگان، میزان تلفات و خسارات را پایین نگه داشت. مثلاً می توان زخمی ها را زود به شفاخانه ها رساند و یا در خود محل حادثه خدمات فوری صحی را فراهم نمود، افراد گیر مانده در زیر خاک ها و آوارها یا در

چپاولگر است که وقتی یک حادثه طبیعی ناگوار مثل سیل، زلزله، لغزش کوه، برف کوچ یا راهبندی ناشی از بارش شدید برف یا باران پیش می آید، گاو دست اندرکاران مربوطه رژیم دوگانگی می زاید و به آنها خوشی و شادمانی بیش از حد دست می دهد؛ خوشی و شادمانی ای که حتی دوستان شان به آنها مبارک باد می گویند!

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان ضمن اینکه به بازماندگان قربانیان و متضررین حوادث ناگوار اخیر، و پیشاپیش به بازماندگان قربانیان و متضررین روزهای آینده، عرض تسلیت تقدیم می نماید، اعلام می کند که مردمان کشور ما در واقع چند دهه است که به ماتم ملی نشسته اند و وقتی برای ماتم داری و به سوگ نشستن بخاطر عزیزان جانباخته شان در حوادث طبیعی، منجمله حوادث طبیعی اخیر ندارند. ماتم ملی یعنی اشغال کشور توسط سوسیال امپریالیست ها و امپریالیست ها، ماتم ملی یعنی حاکمیت های پوشالی رژیم های دست نشانده اشغالگران سوسیال امپریالیست و امپریالیست و ماتم ملی یعنی خانه جنگی های خانمانسوز و حاکمیت های ارتجاعی و ضد مردمی دست پروردگان قدرت های امپریالیستی و ارتجاعی خارجی. این ماتم ملی تا حال از مردمان ما چند میلیون قربانی گرفته، صدها هزار شان را معیوب ساخته، چندین میلیون شان را به آوارگی کشانده و کشور شان را تباہ و برباد کرده است. تلفات، صدمات و خساراتی که این ماتم ملی بر کشور و مردمان کشور ما بصورت مستقیم و غیر مستقیم وارد ساخته است، صدها برابر تلفات و خسارات حوادث طبیعی ای است که در طی چند دهه اخیر رخ داده است.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان یکبار دیگر اعلام می نماید که هیچ راه دیگری برای پایان بخشیدن به ماتم ملی جاری در کشور با مضمون ملی مردمی و انقلابی، جز راه اندازی جنگ انقلابی خلق و پیشبرد اصولی و موفقیت آمیز آن در مسیر پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین در کشور وجود ندارد؛ جنگ انقلابی ای که شکل مشخص کنونی آن جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده اشغالگران است. یا ما با شهامت، شجاعت و موفقیت درین مسیر به پیش می رویم، یا بدبختی، فلاکت و ماتم ملی کشور ما و مردمان کشور ما با فراز و نشیب و به اشکال گوناگون ادامه می یابد.

پس با تمام قدرت و توان و با عزم راسخ انقلابی به پیش!

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

۲۰ حوت ۱۳۹۳ (۱۱ مارچ ۲۰۱۵)



دستگاهی برای چور و چپاول افراد مربوط به باند معاون دوم رئیس جمهور رژیم عمل کرده و بودجه آن بیشتر از آنکه در اختیار آسیب دیدگان حوادث طبیعی قرار بگیرد، توسط خود موظفین آن کمیته و یا توسط سایر افراد مربوط به باند مذکور حیف و میل گردیده است.

در جریان حوادث ماه حوت زمستان امسال، علاوه بر فساد ذاتی دایمی رژیم پوشالی، بطور خاص سردرگمی ناشی از بحران انتخاباتی تقریباً یکساله رژیم نیز به شدت به عنوان یک حامل منفی قوی روی کارکرد کمیته عالی کمک رسانی رژیم تاثیر گذاشته و نقش آن کمیته را در کمک رسانی به آسیب دیدگان برف کوچ های اخیر تقریباً به صفر تقرب داده است. چنانکه چندین روز بعد از وقوع برف کوچ های اخیر در پنجشیر، کمیته مذکور هیچگونه فعالیتی در کمک رسانی به آسیب دیدگان آنجا از خود نشان داده نتوانست. تازه پنجشیر یکی از مناطق به اصطلاح واسطه دار در رژیم پوشالی است و تعداد زیادی از سردمداران رژیم از آنجا برخاسته اند. پس وای بر مناطق بی واسطه یا کم واسطه ای مثل غور و بادغیس یا فراه، که اگر حوادثی در آنجا رخ دهد، کمیته عالی کمک رسانی رژیم هفته ها بعد هم نه خواهد خواست - و نه خواهد توانست - عکس العمل مثبتی از خود نشان دهد.

ازینجاست که اشک تمساح ریختن رژیم و اعلام ماتم ملی سه روزه برای قربانیان و صدمه دیدگان برف کوچ های اخیر، دام دیگری از سوی سردمداران رژیم برای جلب «کمک های خارجی» و حیف و میل آن «کمک ها» بنام کمک رسانی به آسیب دیدگان و بازماندگان قربانیان حوادث اخیر است. این رژیم پوشالی آنقدر فاسد و تا مغز استخوان استفاده جو و

آنچه در ذیل می خوانید، ترجمه‌ای دری مبحث ششم سند منتشر شده در "ناگزالی - ۴" ارگان تیوریک حزب کمونیست هند (مارکسیست - لنینیست) ناگزالباری بنام "علیه آواکیانیزم" است. امیدواریم مباحث دیگر این سند را نیز بتوانیم هرچه زودتر به دری ترجمه کرده و در شماره های بعدی شعله جاوید منتشر نماییم. قابل یادآوری است که حزب کمونیست هند (مارکسیست - لنینیست) ناگزالباری و حزب کمونیست (مائوئیست) هند در ماه می گذشته با هم وحدت کردند و در یک حزب واحد (حزب کمونیست (مائوئیست) هند) باهم ادغام شدند.

علیه آواکیانیزم

اجیت

منشی حزب کمونیست هند (مارکسیست - لنینیست) ناگزالباری

به ادامه گذشته:

وظیفه ملی در کشورهای تحت سلطه

« وقتی امپریالیزم یک جنگ تجاوزکارانه علیه چنان کشوری براه می اندازد، تمام طبقات گوناگون آن، به استثنای برخی از خائنین، می توانند موقتا در یک جنگ ملی علیه امپریالیزم متحد شوند.»

این امکان واضحاً بدین خاطر به وجود می آید که با وجود مبدل شدن روابط امپریالیستی به روابط ذاتی کشور، امپریالیزم یک دشمن بیرونی و خارجی است و هر گونه فکری که بیرونی بودن امپریالیزم را انکار نماید به ناچار توانایی حزب کمونیست را برای اتحاد با احساسات ملی عادلانه مردم و بسیج اکثریت وسیع در کشور در یک جنگ آزادیبخش ملی به تحلیل می برد.

ممکن است اعتراض گردد که آواکیان و آر پی پی پیرامون ستم امپریالیستی واقعاً زیاد نوشته اند و هیچگاه مولفه ملی انقلاب دموکراتیک نوین را انکار نکرده اند. بسیار خوب، این نوشته ها مانند نوشته های آنها در باره مائوتسه دون است. با وجود کلمات خوب در طرحات آواکیانستی، وظیفه ملی، حتی در یک کشور تحت ستم، در اساس به مثابه یک بار سنگین ناخوشایند تحمیل شده بر پرولتاریای "آیده آل" آن، تلقی می گردد. این مسئله [در

و طبقه فیودال متوسل می شوند، در حالیکه امپریالیزم غالباً در کمک به مرتجعین کشورهای نیمه مستعمره برای اعمال ستم بر مردم، بیشتر از شیوه های غیر مستقیم نسبت به شیوه های مستقیم، کار می گیرد، و بدینگونه مخصوصاً تضادهای داخلی تیز می شود.] (۶۹)

از قرار معلوم، مائوتسه دون تضاد با امپریالیزم را به مثابه تضادی با یک نیروی خارجی ملاحظه می نماید. این چیزی است که آواکیان بر آن حمله می نماید، چونکه برای وی:

(۱) این تضاد در جهان بطور کل یک تضاد داخلی است.

(۲) این تضاد از طریق نفوذ خود به داخل ساختار اقتصادی - اجتماعی کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره، یک بخش ذاتی این ساختار شده است.

ما قبلاً پوجی استدلال اول او را دیده ایم. استدلال دوم وی با تکیه بر یک بنیاد پر هیاهو، وسیله [شناخت] خصوصیات کشوری سرمایه داری بروکراتیک، این شکل اصلی نفوذ امپریالیزم، و نیمه فیودالیزم را فراهم می نماید. ولی بهر حال ازینکه امپریالیزم از طریق همین [خصوصیات] ذاتی می شود، انتقاد آواکیان یک انتقاد ناموفق می گردد. حتی بیشتر ازین، این [استدلالات] به عنوان نسخه ای برای فرقه گرایی انتحاری ثابت می شود و در فهم [این] نظر مائوتسه دون در می ماند [که]:

ما قبلاً در باره مقدم و موخر کردن مکانیکی تضاد های داخلی و خارجی توسط باب آواکیان صحبت نموده ایم. برعلاوه او نظرات مائو در باره تغییر تضاد عمده را مورد انتقاد قرار می دهد. مائو اینگونه نوشته است:

« زمانیکه امپریالیزم جنگ تجاوزکارانه ای را علیه چنین کشوری شروع می نماید، تمام طبقات گوناگون آن بجز بعضی خائنین می توانند به طور موقتی در یک جنگ ملی علیه امپریالیزم متحد شوند. در چنین زمانی تضاد بین امپریالیزم و کشور مربوطه تضاد عمده می شود، در حالیکه تمامی تضادها در میان طبقات گوناگون کشور (بشمول تضاد میان نظام فیودالی و توده های مردم، که تضاد عمده بوده است) وضعیت ثانوی و تابع بخود میگیرد. ...

ولی در وضعیت دیگر موقعیت تضاد ها تغییر می خورد. زمانیکه امپریالیزم ستم ملایم تر را نه توسط جنگ بلکه توسط سلطه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی به پیش می برد طبقات حاکمه در کشور های نیمه فئودالی به امپریالیزم تسلیم می شوند و هردو برای اعمال ستم مشترک بر توده های مردم یک اتحاد تشکیل می دهند. در چنین زمانی توده ها اکثراً به جنگ های داخلی علیه اتحاد امپریالیزم

ابتدا پذیرفته می شود و سپس منحل می گردد. انکار ضرورت برافراشتن درفش ملی توسط حزب پرولتاری در این کشورها، انحراف نیروهای انترناسیونالیست است. (۷۰) [در این انحراف] موقف مائو درینمورد که: «در جنگ های آزادیبخش ملی میهن پرستی بکار بستن انترناسیونالیزم است» به مثابه ناسیونالیزم مردود دانسته می شود. (۷۱)

مائوتسه دون این طرح را که «گذشته را در خدمت حال و چیزهای خارجی را در خدمت چین قرار دهید» ارائه کرده بود. (۷۲) مطلب اول دانش گذشته و سنن را علیه تحقیر مدرنیستی کمپرادور پاسداری می کند. همچنان با پرستش بدون انتقاد از گذشته، که ارزش های فیودالی با ماسک فرهنگ ملی حمل می گردد، گسست می گردد. مطلب دومی هوشدارباشی است علیه تقلید کمپرادوری میمون وار از چیزهای خارجی یا رد در بست بیگانه ستیزانه آنها. او اکیان علیه این دید دیالتیکی حمله می کند. او کلمات «در خدمت چین» را مورد عیبجویی قرار می دهد و آن را به عنوان مثال پر زرق و برق دیگری از گرایشات ناسیونالیستی مائوتسه دون [نمایش می دهد]. (۷۳) این یک مثال ویژه تکان دهنده است که چگونه انترناسیونالیزم انحرافی او اکیان او را بطرف حذف وظایف انقلابی، نادیده گرفتن ویژگی های شرایط مستعمراتی، نیمه مستعمراتی، به شمول نادیده گرفتن حمایت انتقادگرانه میراث ملی، سوق می دهد. (۷۴) این یک تبارز بزرگ اکونومیزم امپریالیستی است که از دیر باز علامتی از دید آر سی پی آمریکا بوده است. (۷۵)

مثال های دیگری از اکونومیزم امپریالیستی آر سی پی ارائه می کنیم. در سال های ۱۹۸۰ گذشته، آر سی پی تقریباً روی تمامی مبارزات مقاومتجویانه در میان ملل تحت ستم، به مثابه اضافات محض منازعات بین الامپریالیستی خط بطلان می کشید. در ایام اخیر، با طبقه بندی مقاومت در عراق و افغانستان علیه تجاوز امپریالیستی تحت رهبری آمریکا، عین همان برخورد گذشته را تکرار می نماید. این استدلال مرسوم، که

ایدیولوژی هر دو طرف متخاصم ارتجاعی بوده یکی امپریالیستی و دیگری بنیادگرایی است و بنابراین این یک قضیه مقابله میان مرتجعین است، بیشتر از پیش غیر برنده است. بهرحال اردوگاه امریکا باید «تهدید بزرگتری برای بشریت و مجرم عمده» دانسته شود. آیا این تجزیه و تحلیل به موضعی که ظاهراً به جانبداری از ستمدیدگان می گیرد، حقیقتاً وفادار است؟

[درینجا] بررسی تضادهایی که مقاومت را به پیش سوق می دهد، حذف گردیده است. وظیفه اتحاد با احساسات عادلانه مقاومت علیه ستم ملی، حتی موقعی که علیه بنیادگرایان اسلامی مرتجع و ایدیولوژی های احیاگرانه مذهبی مبارزه می شود و مسایل تاکتیکی ای که به میان می آید، [در تجزیه و تحلیل] راه نیافته است. بدینگونه مائوئیست ها به طرف سکتاریزم سوق داده می شوند و مقاومت ملی ضعیف می شود. بالاتر از همه، نقش عینی ای که این مقاومت ها در تولید فشار سنگین بالای نقشه های امپریالیزم امریکا بازی کرده اند و هنوز بازی می نمایند، مشوق احساسات ضد امپریالیستی هستند و اجازه می دهند که درگیری های امپریالیستی تیز تر شوند، به سادگی نادیده گرفته می شوند. (۷۶)

با وجودی که او اکیان ادعا می نماید که لنینیزم را به عنوان حلقه کلیدی تأیید می نماید، ولی در حقیقت در تصورات او از انترناسیونالیزم، در حقیقت لنینیزم علیه لنینیزم در میدان مبارزه قرار می گیرد. این مسئله به صورت روشن در ادعای او مبنی بر نجات مفهوم انترناسیونالیزم لنینی از تحریف استالین و مائوتسه دون به نظر می رسد. در کلمات مندرج در نامه آر سی پی امریکا، «او اکیان فرق بین نظرات انترناسیونالیستی لنین و جان کنولی انقلابی ایرلندی را بیان می نماید. کنولی استدلال می نماید که انترناسیونالیزم پشتیبانی یا کمکی است که یک انقلاب به انقلاب دیگر می رساند، بر عکس درک علمی بیشتر لنین به زبان خودش این است که: انقلاب در هر کشور باید به عنوان «سهم من در تدارک، در ترویج و در شتاب بخشیدن به انقلاب جهانی دیده شود.» (۷۷) ولی در موقعیت دیگری لنین نوشته است: «یک نوع و فقط یک نوع انترناسیونالیزم واقعی وجود دارد. باید از صمیم قلب برای پیشرفت جنبش انقلابی و مبارزه انقلابی در کشور خودی و حمایت از این مبارزه از طریق ترویج، هواداری و کمک مادی، کار نمود. این و فقط این خط در هر کشور، [باید] بدون استثناء [اجرا شود]. (۷۸) ما این موضوع را چگونه درک می کنیم؟ آیا ما منطق او اکیانیستی را که نقل قول دوم را مثالی از دور شدن لنین از لنینیزم می داند، بپذیریم؟

به عبارت دیگر آیا قضیه اینست که آر سی پی به درستی برای به تصویر کشیدن «پیشرفت مبارزه انقلابی در کشور خودی» به مثابه «سهم من در انقلاب جهانی» استدلال می نماید؟ اما اگر این، درست می بود، حمله خود او بر مائو را نفی می نمود. او اکیان موضع مائو در مورد انترناسیونالیزم را بصورت ذیل ارائه کرده است: «... ما باید ملت چین را بطرف سوسیالیزم و بطرف کمونیزم پیش ببریم و ما باید در عین حال همه تلاش ها را برای پیشرفت انقلاب جهانی را به خرچ دهیم تا مردمان سراسر جهان و همه ملل نیز بطرف کمونیزم پیش بروند. من فکر می کنم که این نظر واقعی مائو است ولی نظر یک نظر کاملاً درست نیست. (۷۹)

چیزی که واقعاً مائو گفته است چنین است: «لنینیزم می آموزاند که انقلاب جهانی فقط در صورتی می تواند به پیروزی برسد که پرولتاریای کشورهای سرمایه داری مبارزات آزادیخواهانه کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره را تقویه نماید و پرولتاریای کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره، پرولتاریای کشورهای سرمایه داری را پشتیبانی نماید... این است یگانه راه سرنگونی امپریالیزم و آزادی ملت و مردم ما و آزادی سایر ملل و مردمان جهان. این انترناسیونالیزم ما است، انترناسیونالیزمی که با آن هم با ناسیونالیزم تنگ نظرانه و هم با میهن پرستی تنگ نظرانه در مصاف قرار می گیریم. (۸۰) بعدها با تصحیح نظر نادرست استالین در مورد پیروزی نهایی کمونیزم، مائو واضح ساخت که یا همه به کمونیزم می رسیم یا هیچ کس به آن نخواهد رسید.

ما می توانیم به صورت مستقیم مطابقت نظرات مائو را با نظرات لنین در هر دو نقل قولش مشاهده نماییم. ولی منطق او اکیان آنها را متضاد با هم مشاهده می نماید. این نظر از مسیر چنگ زدن و درک انقلاب سوسیالیستی جهان به بیراهه می رود. از لحاظ شکلی منطق مذکور دو جزء انقلاب سوسیالیستی جهان - انقلابات سوسیالیستی در کشورهای امپریالیستی و انقلابات دموکراتیک نوین در کشورهای تحت ستم - را می پذیرد. ولی در این

منطق از لحاظ دیدگاه ایده آلیستی وارونه آن، این دو جزء بیرون از انقلاب سوسیالیستی جهان پنداشته می شود. بدینگونه این ساخت متافزیکتی پرورسه تاریخی واقعی را با آن چیزی که جزء اخیر را ترکیب غیر منتظره از دو جزء می داند، تعویض می نماید. مفکوره تقلیل گرایانه کارکرد پویایی (دینامیزم) تضاد اساسی دوران بورژوازی از طریق انقلابات در دو نوع از کشورها (که واضحا تضادهای مختلف را حل می نماید) بناچار در چنین مسیری سوق می یابد.

چه چیزی متضمن افکار متافزیکتی اوکیان در مورد انقلاب جهانی است؟ این مسئله باید در رابطه با فرایند تشکیل دهنده آن، مشخصاً در بازخوانی عقبگرد در چین و پاسخدهی به آن و عکس العملش در آر سی پی، مورد آزمایش قرار گیرد. هم اکنون ما کشتش نیرومند خرده بورژوازی ای را که احاطه اش کرده است، می نگریم. بطور مثال، حمله اوکیان بالای نظر مائو در مورد انترناسیونالیزم توسط مباحثه ای در مورد به اصطلاح "کشیده شدن پیشرفت کشور به کشور، ابتدا به سوسیالیزم و سپس به کمونیزم" مقدمه چینی شده است. او «... یک گرایش معین [راجع شده به] مائو [را که] از پالیسی استفاده از تضادها در میان دشمنان و شکست دادن یکایک آنها یک اصل ساختن است» مورد انتقاد قرار می دهد. او به تندی و بی ملاحظه می پرسد که اگر تمام دشمنان پرولتاریا می تواند به صورت یکبارگی شکست داده شوند پس چرا این کار را انجام ندهیم؟ این "استنباط منطقی" ادامه می دهد: «در متن یک جنگ جهانی، با در نظر داشت جهان به مثابه یک کل، در حقیقت درست خواهد بود که به جهت های مختلف ضربت زده شود، امپریالیست ها عموماً مورد مخالفت قرار بگیرند و کوشش گردد که در هر جایی در هر دو اردوگاه که ممکن است سرنگون شوند، یقیناً با توجه به وضعیت ویژه هر کشور.» (۸۱) امریه های مشابه خیالپردازانه مضحک بیشتری، که بطور مساویانه هراسناک و انتحاری است، وجود دارد.

خواست ضربه زدن به تمام جهت ها

شاید به مثابه یک مشی مصممانه، استوار و انقلابی در رویاهای روزمره کسی پدیدار گردد. اما دنیای واقعی به مثابه یک اصلحیه زمخت [در مقابل این رویاها] باقی می ماند. خواسته های اوکیان دور از تمام مشخصات واقعی قرار دارد. برای مثال، آیا فرصت ها و چالش ها برای جنبش کمونیستی بین المللی در دوران جنگ جهانی زمانی که هیچ کشور سوسیالیستی وجود نداشته باشد یکسان است با زمانی که در دنیا یک و یا چندین کشور سوسیالیستی وجود داشته باشد؟ در سال ۱۹۸۱ زمانی که اوکیان این مسئله را می نوشت هیچ کشور سوسیالیستی [در دنیا] وجود نداشت. غیر از آنانی که طرف کمپ رویزیزم چینی رفتند، تمامی احزاب مائوئیست، هر دو بلوک امپریالیستی تحت رهبری امریکا و شوروی سابق را به عنوان دشمنان شان می نگرستند. [بنابراین] بخوبی قابل فهم بود که آموزش مائو در باره تقسیم دشمن در جایی که ممکن باشد و اتحاد با تعداد زیاد بخاطر شکست دادن تعداد اندک، مستقیماً در آن وضعیت مناسب نبود. مائوئیست ها جهتگیری «یا انقلاب جلو جنگ را می گیرد، یا جنگ به انقلاب منجر می گردد»، یا به عبارت دیگر جهتگیری برپایی انقلاب یا تدارک برای برپایی آن را دنبال می کردند. در این موقع، سیاست فوری مناسب مائو در جایی که مبارزه انقلابی پیش می رفت و همین گونه در کارکرد استراتژی و تاکتیک ها به عنوان بخشی از تدارک، توسط آنانی که بر واقعیت اتکا داشتند محکم به چنگ گرفته شد. آموزش های دراز مدت مربوط به سیاست مائو نیز پس از آن تا یک مدت طولانی آینده و حتی بعد از تولد دولت های سوسیالیستی و اینکه آنها توسط امپریالیزم در محاصره خواهند بود، قابل قدرانی است. نقشه های خیالی اوکیان مبنی بر پیدایش تند و تیز پیروزی های انقلابی، خواهان نادیده گرفتن اینگونه موضوعات واقعی است.

این [دید] منجر به آن می شود که بصورت خیالی دو مرحله انقلاب، مراحل دموکراتیک نوین و سوسیالیستی انقلاب در میان ملل تحت ستم، به یک مرحله تبدیل گردد. نقشه خیالی منطق خودش را دارد: «رویهمرفته این مسئله [منظور وی تعداد مراحل است] بیشتر توسط آنچه در جهان بطور کل رخ می دهد نسبت به آنچه که در یک کشور رخ می دهد، تعیین می گردد.» (۸۲) ما در سطور قبلی خاطر نشان کرده بودیم که چگونه در نقشه آرسی وظیفه ملی در انقلاب یک کشور تحت ستم پذیرفته میشود و سپس منحل می گردد. این وظیفه به عنوان یک بار ناخوشایند تلقی و مشاهده می شود. اکنون ما می بینیم که درستی وظیفه ملی انقلاب برابر با وظیفه دموکراتیک انقلاب است. استدلال توسعه

یافته توسط اوکیان روشن کننده این مسئله است. او می پرسد که اگر انقلاب جرمنی مقدم بر انقلاب روسیه رخ می داد، آیا آنها نمی توانستند با مسئله دهقانان طور دیگری رفتار نمایند؟ (۸۳) بگذار این گمانه زنی را قبول نمایم. اما چگونه مثال روسیه واقعا عقبمانده اما اساساً یک قدرت امپریالیستی، می تواند با کشورهای تحت ستم قابل مقایسه باشد؟ در روسیه وظیفه دموکراتیک توسط پرولتاریا بصورت یک امر زودگذر پیش برده می شد. (۸۴) در کشورهای تحت ستم وظیفه دموکراتیک یک وظیفه حیاتی انقلاب است و همراه با وظیفه ملی شالوده ای است برای پیشرفت به سوی سوسیالیزم و کمونیزم. به همین دلیل انقلاب دو مرحله دارد: مرحله دموکراتیک نوین و مرحله سوسیالیزم. چه اتفاق خواهد افتاد اگر این دو مرحله انکار گردد و هر دو به عنوان یک مرحله در نظر گرفته شود؟ انقلاب دموکراتیک نوین که متوجه وظایف دوگانه آزادبخش ملی و انقلاب دموکراتیک ضد فئودالی است، در منازعه یک گذار سریع تر به سوسیالیزم، حذف خواهد شد. اگرچه اوکیان بعد تر در مقاله اش سعی می نماید که رد پایش را از طریق تکرار تبعیتش از "انقلاب دو مرحله ای" گم نماید، اما ماهیت استدلالات او به صورت قاچاقی به تروتسکیزم می رسد.

مثال دیگری از افراطگرایی های اوکیان در انحراف از انترناسیونالیزم، دید وی در مورد دیالکتیک پیشرفت انقلاب جهانی و حفاظت از دولت سوسیالیستی است. رویهمرفته، نکته آغازین وی، انتقاد درست از حزب کمونیست اتحاد شوروی (بلشویک) تحت رهبری استالین بخاطر تابع ساختن منافع انقلاب جهانی از منافع اتحاد شوروی، است. این موضعگیری ای است که عموماً توسط مائوئیست ها پذیرفته شده است. از این مسئله مائوئیست ها آموختند که تضاد بین این دو مفادات را تشخیص دهند و بالای نیاز به کشور سوسیالیستی به مثابه پایگاه انقلاب جهانی تاکید نمایند، پایگاهی که منافع آن تابع منافع انقلاب جهانی باشد. پروازهای اوکیان در خیالات او را جای دیگری می برد.

او اظهار می نماید: «...درینکه چگونه شما می توانید در متحول ساختن زیر بنا و روبنای یک کشور سوسیالیستی بدون پیشروی ها و پیروزی های بیشتر در فتح و متحول ساختن بیشتر جهان، پیشرفت داشته باشید، حد معینی وجود دارد... همچنان حقیقت این است که عصر حاضر عصر پروسه یک جهان واحد دارای بنیاد مادی است و این صرفاً یک خیال نیست. آنچه در روابط تولیدی و استفاده از نیروی کار و منابع در درون یک کشور واحد منطقی باشد ولی بیشتر از یک حد معین اِبه عنوان یک امر درونی در نظر گرفته شود، در حالیکه برای کشور مذکور منطقی به نظر می آید، اگر دقیقاً در یک سطح جهانی آن را در نظر بگیرید، ادرونی بودن آن غیر منطقی خواهد بود. این دید بالای آن کشور واکنش منفی دارد و یک سیاست نادرست به وجود می آورد، بهترین راه استفاده از دارایی ها حتی در درون آن کشور نخواهد بود، و نه تنها علیه انکشاف نیروهای مولده بلکه مرتبط به آن بصورت دیالکتیکی علیه تحول بیشتر مناسبات تولیدی (یا زیربنای اقتصادی) و روبنا کار خواهد کرد.» (۸۵) پیشنهاد مطرح شده این است که کشور سوسیالیستی باید مستقیماً پیشبرد و گسترش انقلاب در سایر کشورها را به مثابه شرطی برای ادامه پیشرویش برعهده بگیرد. (۸۶) این موفقیت های خودبینانه و سپس نشاندهی کردن وظایف تولیدی آن طبق "ملیت به مقیاس جهانی" چه نتایجی خواهد داشت؟

وقتی ما در باره ابن عبارات فکر کنیم، معانی خطرناک مفکوره اوکیانی "پروسه جهان واحد و بنیاد مادی آن" قویا آشکار می گردد. آیا "عقلانیت" وظایف تولیدی برای پرولتاریای در هر دو نوع از کشورها یکسان خواهد بود؟ آیا این تفاوت ها می تواند بواسطه استناد به منافع سرتاسری پرولتاریای بین المللی به "مقیاس جهان" گرفته

پاورقی:

(۶۷) -- استناد در صنایع کوچک و متوسط تحت تملک سرمایه ملی است.

(۶۸) - در ایامی که مارکس و انگلس زندگی می کردند، اینگونه پیچیدگی ها بطور چاره ناپذیر خارج از حوزه تجزیه و تحلیل انجام یافته توسط آنها در مورد پرولتاریا به عنوان یک طبقه واحد بوده است. گذشته از این، روشی که در آن بورژوازی "تمثال خود" در کشورهای تحت سلطه را عملاً ایجاد کرد، به عوض تکرار بیشتر یا کمتر کاپیتالیسم مورد انتظار آنها، به عنوان یک ازهم

ولی جهتگیری وی آن را یک گفتگوی میان تهی می سازد. این جهتگیری به سادگی موضوعات مطروحه توسط مناسبات غیر برابر و ازهم گسیخته را نادیده می گیرد. بواسطه کلیه انتقادات وی از استالین، اکنون میزیم امپریالیستی او را بسوی تکرار خطاهای مرتکب شده در اتحادشوروی سوق می دهد. تحت تسلط دولت سوسیالیستی، تقسیم وظایف اقتصادی میان جمهوری های اروپایی پیشرفته و جمهوری های آسیایی عقب مانده توسط یک استدلال مشابه مبتنی بر استفاده عقلانی منابع هدایت می گردید. در نتیجه، اعوجاج و وابستگی های امپراتوری حمل می گردید. با گسست از این وضعیت، مائوتسه دون در "انتقاد از اقتصادیات شوروی" نوشت: «من متعجبم که چرا کتاب متذکره در دفاع از اینکه هر کشور منتهای کوشش خود را برای خودش ترجیحاً نسبت به تولید نکردن کالاها قابل تولید توسط سایر کشورها به عمل آورد، ناکام است؟ روش درست این است که هر یک از کشورها منتهای کوشش خود را برای خود به عنوان هدفی به طرف اتکاء بخود برای پیشرفت تازه، فعالیت مستقلانه تا حد عظیم ترین وسعت ممکنه، ایجاد اصل عدم اتکاء به دیگران و انجام ندادن چیزی فقط زمانی که واقعا و به راستی قابل انجام دادن نباشد. مافوق همه، فعالیت های زراعتی باید حتی الامکان بسیار بخوبی انجام یابد. اتکاء به کشورها یا ولایات دیگر برای غذا بسیار خطرناک است.» (۸۷) منطق اوکیانی بطور فرضی به معنای توان پرولتاریا به پیشروی در جهت گذاشتن گام جهشی ای به عقب و متضاد با رفعت کسب شده توسط مائوتیزم است.

ادامه دارد

شود؟ پرولتاریا باید چگونه "عقلانیت" استفاده از منابع و انکشاف را در هنگام اعمار سوسیالیسم تشخیص دهد؟ آیا پرولتاریا در اصل این وظیفه را از زاویه اقتصادی و تشخیص مسایل بر مبنای "مقیاس اقتصادیات" انجام دهد؟ آیا پرولتاریا باید فرامین اقتصاد سیاسی کلاسیک بورژوازی در هر کشور را، مبنی بر انجام کارها برای کشور و داد و ستد با سایرین بخاطر نیازهای باقیمانده آن به بهترین صورت تعقیب نماید؟ یا باید این کار از نقطه نظر سیاسی ای که نیازمندی چیره شدن بر وابستگی و ازهم گسیختگی طاقت فرسا و رهایی از سلطه امپریالیستی را نشاندهی نماید، انجام یابد؟ در خدمت به انقلاب جهانی به عنوان پایگاه آن، پرولتاریای پیروزمند در هر کشور نمی تواند و نباید بهترین ها در "مقیاس جهانی" را برای خود معیار بسازد. زیرا بدون توجه به چگونگی وضعیت سیاسی، مضمون این معیار سازی حتما عقلانیت اقتصادی تنگ نظرانه خواهد بود. برای هر کشوری آزادی خودش از چنگال امپریالیسم اهمیت قاطع دارد. همچنان برای یک کشور سوسیالیستی تازه متولد شده در یک کشور امپریالیستی سابق مهم است که قید و بندهای پرازیتی اقتصادی را اختتام بخشد. برای یک مدت طولانی پرولتاریا باید وظایف تولیدی به "مقیاس ملی" را مقدمتا نشاندهی نماید. باید برای اتکاء بخود کشور بطور کل و مناطق آن، به عنوان یک موضوع اصولی، تلاش صورت گیرد. این، در تشخیص تنگ نظرانه اقتصادی بورژوازی "غیر عقلانی" و اتلاف منابع خواهد بود. به نظر اوکیان، حتی استفاده عقلانی از منابع در درون یک کشور، طبق نظر او از اقتصاد جهانی (مقیاس جهانی اوکیان) می تواند غیر ضروری و غیر عقلانی باشد. از نظر انقلاب جهانی پرولتاریایی بصورت دراز مدت، سازماندهی پیروزی بر اعوجاج و خاتمه بخشیدن به آن در جهان بخاطر برابر شدن همه و بدینگونه مساعد شدن زمینه برای پیشروی بسوی کمونیزم، آشکارا منطقی خواهد بود.

حتی در وضعیتی که کشورهای سوسیالیستی در بیشتر کشورهای امپریالیستی پدیدار شده باشد، اردوگاه سوسیالیستی هنوز بصورت سنگینی مناسبات نابرابر امپریالیستی را با خود حمل می نماید. اوکیان پاراگراف هایی در مورد اعوجاج امپریالیستی در جهان دارد.

گسیختگی سنگین برگشت نمود. این امر راه ناپدید شدن سریع و شفاف "تفاوت های ملی و خصومت میان مردمان" را، که آنها خوشبیمانه انتظار داشتند، مسدود کرد.

(۶۹) - «در باره تضاد» - تاکید توسط اجیت صورت گرفته است.

(۷۰) -- در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم و فیودالیسم حزب سیاسی پرولتاریا باید درفش ملی را برافرازد و باید یک پروگرام وحدت ملی داشته باشد که توسط آن با تمامی نیروهای قابل متحد شدن، به استثنای سگ های زنجیری امپریالیسم، متحد گردد. - (بعضی از تجارب تاریخ حزب ما - انتخابات مائو جلد ۵.

(۷۱) -- "نقش حزب کمونیست چین در جنگ ملی" -- انتخابات مائو - جلد ۲.

اواکیانیست ها استدلال می کنند که: این فرمولبندی دو سوال متفاوت پریشان کننده به میان می آورد: مرحله انقلاب در چین که نیازمند پیشبرد انقلاب دموکراتیک نوین است و ایدیولوژی و جهتگیری کمونیست ها که نمی تواند "میهن پرستی" باشد. (نامه آر سی پی). در واقع آنها از بیان حقیقت "انقلاب دموکراتیک نوین" به عنوان حذف کننده انحلال طلبی آنها در مورد وظیفه ملی پریشان هستند. علاوه برین در مورد موضوع ایدیولوژیکی مطرح شده توسط مائوتسه دون یعنی میهن پرست بودن بر اساس ایدیولوژی انترناسیونالیستی طفره روی صورت گرفته است. موضع مائو مستقیماً مبتنی بر استدلال لنین ترسیم شده است: «در یک جنگ ملی حقیقی، کلمات "دفاع از پدر وطن" فریبکارانه نیست و ما در مخالفت با آن قرار نداریم.» (کاریکاتوری از مارکسیزم و اکونومیسم امپریالیستی - تاکید از لنین) "دفاع از پدر وطن" واضحاً یک شعار میهن پرستانه است. اما اواکیانیست ها با احتیاط از رساندن انتقاد شان درینمورد تا لنین اجتناب می نمایند.

(۷۱) -- مائوتسه دون - "نامه به دانشجویان هنرستان مرکزی موسیقی" - فبروری ۱۹۶۴. یک توضیح روشن این جهتگیری در "گفتگوی صدرمائو با کارگران موسیقی، منتخب آثار مائو جلد ۷" می تواند دیده شود.

(۷۳) - "مدیسن، جفرسون و استالین... و کمونیزم به عنوان یک علم"، ملاحظاتی در مورد هنر، فرهنگ، علم و فلسفه، باب اواکیان، مطبوعه انسایت، شیکاگو، سپتامبر ۲۰۰۵، صفحه ۶۵، ازین پس "ملاحظات..."

(۷۴) -- در یک زمان سابق تر، که اواکیان هنوز قاطعانه روی "لنینیزم به عنوان حلقه کلیدی" تاب می خورد، قدردانی بهتری نسبت به این موضوعات داشت. مثلاً در یک مقاله منتشر شده در ۱۹۸۰، "در باره مسئله به اصطلاح پوچیزم ملی"، او نقل قول آورده می گوید: «من باور ندارم که به یک مفهوم اساسی برای یک کمونیست چیزی مانند غرور ملی وجود داشته باشد. مائوتسه دون سوال می کند که: «آیا یک کمونیست، که یک انترناسیونالیست است، در عین زمان می تواند یک میهن پرست باشد؟ مائو به درستی و بصورت روشن می گوید که در کشورهای مستعمراتی «نه تنها می تواند بلکه باید باشد.» من فکر می کنم که این یک موضوع مربوط به موقعیت سیاسی عملی است. این درست است... در کشورهای مستعمراتی برای مردم درست است که روی مبارزه علیه احساس حقارت ملی تاکید کنند و غرور ملی ای برای مردم بدین معنا ایجاد کنند که آنها یک ملت حقیر نیستند. اما این باید همیشه بر پایه ناسیونالیسم نه بلکه بر پایه انترناسیونالیسم مورد عمل قرار بگیرد. این یک نکته اساسی است.»

با وجود آنکه "فتح جهان..." وی این موضع را رد می نماید، هنوز مراجعات به این مقاله بدون هیچگونه تبصره انتقادی صورت می گیرد. حتی بیشتر ازین در مورد این موضوع پیشکش های انتخاب شده وجود دارد. در نکته ای حتی مقاله "فتح جهان..." انتقاداتش را بر انحرافات ناسیونالیستی و صحنه گذاردن بر سیاست "دفاع از پدروطن" در یک ملت تحت ستم، برکنار نگه داشته است.

(۷۵) -- "اکنون میزیم امپریالیستی" گرایشی بود که توسط لنین مورد انتقاد قرار گرفت. طرفداران آن بصورت تشریفاتی تمایز میان امپریالیزم و مستعمرات را قبول کردند. اما سپس آنها معانی آنرا بوسیله رد کردن حق خود ارادیت به شمول حق جدایی ملل تحت ستم، با این استدلال که تحت تسلط امپریالیزم از لحاظ اقتصادی غیر عملی است، از سیاستهای شان حذف کردند. "کاریکاتوری از مارکسیزم و اکنون میزیم امپریالیستی" را ببینید. بزرگ سازی های یک انترناسیونالیزم نوع بیشتر بدلی توسط آر سی پی مسایل سیاسی فرهنگی مطرح شده توسط ستم ملی را نادیده می گیرد. تمایز قایل شدن میان امپریالیزم و ملل تحت ستم، از طریق لکه دار کردن پیشبرد وظایف ملی در کشورهای تحت سلطه، رسماً به عنوان انحراف ناسیونالیستی ارائه گردیده است. در نتیجه سیاست های انقلاب دموکراتیک نوین مورد تردید قرار گرفته است.

(۷۶) -- این گرایش صرفاً به کمپی اوکیانیستی محدود نمی گردد. بطور مثال کسانی که در "پروژه کساما" جمع شده اند نیز با جا دادن مقاومت مسلحانه در عراق و افغانستان در داخل تضاد امپریالیزم/ ملت تحت ستم مخالفت می ورزند. چنانکه ما در جریان سهمگیری در سیمینار بین المللی ۲۰۰۶ اشاره کردیم، اینگونه گرایشات، روی این مبارزات منحصراً نظر به وضعیت طبقاتی و ایدیولوژی رهبری اصرار می ورزند و نقش عینی ای را که اینگونه مبارزات در یک وضعیت واقعی بازی می کنند، نادیده می گیرند. مقاومت تحت رهبری یک طبقه ارتجاعی در یک کشور تحت سلطه، روی روحیه ضد امپریالیستی نیرومند مردم ترسیم می گردد و می تواند نقش مثبتی در جهان بازی نماید. با وجودی که طبقه رهبری کننده احتمالاً به این یا آن قدرت امپریالیستی تسلیم خواهد شد، این جاها بصورت عینی در داخل تضاد امپریالیزم/ ملت تحت ستم (تضاد عمده کنونی) قرار دارند. رسیدگی مفصل تر این موضوع می تواند در "مقاومت اسلامی، تضاد عمده و جنگ علیه تروریزم" -- بعد ازین "اسلامی" -- صورت بگیرد.

(۷۷) -- نامه آر سی پی. نقل قول لنین از کتاب "انترناسیونالیزم پرولتری و کائوتسکی مرتد". تقلبکاری اوکیانیست های "راستکار" یک بار دیگر در چگونگی ارائه نقل قول های لنین توسط آنها خود را نشان می دهد. در پاورقی شماره ۲۶ نامه آنها، نقل قول های بیشتری از لنین به ترتیب ذیل آورده می شود:

«سوسیالیست، انقلابی پرولتری، انترناسیونالیست به نحو متفاوتی استدلال می کند. او می گوید: "من باید استدلال کنم، نه از نقطه نظر کشور" من" (برای اینکه این استدلال، استدلال یک ناسیونالیست بدبخت و نفهم خرده بورژوا است که نمی فهمد او صرفاً بازیچه ای در دستان بورژوازی امپریالیستی است.)، بلکه از نقطه نظر سهم من در تدارک، در تبلیغات و در تسریع انقلاب پرولتری جهانی. اینست معنا و مفهوم انترناسیونالیزم و این است وظیفه انترناسیونالیست، کارگر انقلابی و سوسیالیست حقیقی. اوکیانیست ها مقدار زیادی از گفته های لنین در میان جمله اول و دوم را به سادگی حذف کرده اند. این گفته ها واقعاً بصورت ذیل خوانده می شود: «سوسیالیست، انقلابی پرولتری و انترناسیونالیست طور دیگری استدلال می کند. او می گوید: «خصلت جنگ (خواه ارتجاعی یا انقلابی) وابسته به این نیست که حمله کننده کیست یا "دشمن" در کشور چه کسی جا گرفته است. خصلت جنگ وابسته به این است که کدام طبقه جنگ را براه انداخته و این جنگ ادامه کدام سیاست است. اگر جنگ یک جنگ ارتجاعی، جنگ امپریالیستی باشد، آن وقت هر بورژوازی (حتی بورژوازی کوچک ترین کشور) شرکت کننده ای در غارت می شود و وظیفه من به عنوان یک نماینده پرولتاریای انقلابی تدارک برای انقلاب جهانی پرولتری به عنوان یگانه راه بیرون رفت از دهشت های یک کشتار فجیع جهانی است. من باید استدلال کنم، نه از نقطه نظر "کشور من" (برای اینکه این استدلال، استدلال یک ناسیونالیست خرده بورژوا بدبخت و نفهمی است که درک نمی کند او صرفاً بازیچه ای در دستان

بورژوازی امپریالیستی است)، بلکه از نقطه نظر سهم من در تدارک، در تبلیغات و در تسریع انقلاب پرولتری جهانی.» وقتی گفته های لنین بطور کامل نقل شود، فوراً آشکار می شود که "نقطه نظر" مورد حمله لنین، در باره نظر متفاوتی در باره انقلاب جهانی پرولتری یا انترناسیونالیزم، آنگونه که توسط او اکیانیست ها به ان اشاره می شود، نیست. او با شوونیزم بورژوازی مخالفت می ورزد و میان آن و انترناسیونالیزم پرولتری فرق قایل می گردد.

(۷۸) -- وظایف پرولتاریا در انقلاب ما - کلیات لنین - جلد ۲۴.

(۷۹) -- فتح جهان...

(۸۰) -- به یادبود نورمن بیسیون - دسامبر ۱۹۹۳ - انتخابات مائوتسه دون - جلد دوم - صفحه ۳۳۷

(۸۱) -- «فتح جهان...». یکبار دیگر بوسیله شغل نامطبوع «کار گذاری کردن درست مدرک» باج می دهد. با تذکر ملاحظات مائوتسه دون در باره «زون میانه» در گفتگو با انا لوئیس استرانگ، او اکیان توضیح می دهد که او کشورهایی را که مستقیماً در معرض تجاوز امپریالیزم امریکا قرار داشته با سایر کشورهای امپریالیستی رویهم جمع می کند. همین است که بعداً پایه برای مخالفت های مبتنی بر اندکی خوجه ایزم و اتهام زنی می گردد. «این وضع صراحتاً ابتلا به فکر غیر طبقاتی از تجاوز را نشان می دهد و بصورت طعنه آمیز خطایی است در جهت لکه دار کردن تمایز قایل شدن میان کشورهای امپریالیستی و مستعمراتی.» آنچه مائوتسه دون واقعاً گفته است ازین قرار است: «ایالات متحده و اتحاد شوروی به واسطه مناطق وسیعی که شامل کشورهای امپریالیستی، مستعمراتی و نیمه مستعمراتی در اروپا، آسیا و افریقا می شود، از هم جدا شده اند. قبل از آنکه مرتجعین امریکایی این کشورها را تحت انقیاد در آورند، حمله بالای اتحادشوروی غیر قابل پرسش است. (گفتگو با خبرنگار امریکایی انا لوئیس استرانگ - انتخابات مائوتسه دون - جلد ۴ - صفحه ۹۹)

(۸۲) -- فتح جهان...

(۸۳) همان منبع

(۸۴) - این موضوع در کتاب «دو تاکتیک سوسیال دموکراسی» لنین بخوبی شرح داده شده است.

(۸۵) - فتح جهان - بخش دوم.

(۸۶) -- او اکیان استدلال می کند که لنین خواست صدور انقلاب را داشت اما این خواست توسط کسانی که بعداً آمدند نادیده گرفته شد. او سوق یافتن ارتش سرخ بالای وارسا را به عنوان ثبوت ذکر می نماید. نتایج منفی آن حرکت، عدم موفقیت کوشش کمینترن برای آغاز و هدایت مستقیم انقلاب در جرمنی، موانع ایجاد شده توسط مشاوران کمینترن در چین، ناکامی دولت های جدید شکل یافته در اروپای شرقی در انکشاف به عنوان جوامع سوسیالیستی وسیعاً ناشی از اتکای عمده بنیاد و موجودیت آنها بالای ارتش شوروی بوده است. او اکیان برای اموختن از این درس های واقعی تاریخ، وقت ندارد. ولی این درس ها جنبش کمونیستی را آموزش می دهد که انقلاب نمی تواند صادر گردد. گرچه انقلابات را می توان و باید از همه راه های ممکن کمک رساند. مثال اینگونه حمایت بین المللی، شرکت بریگاد بین المللی در جنگ داخلی هسپانیه (توام با اشتباهات در سیاست و نه در موضعگیری) و نقش مستقیم چین انقلابی در جنگ کوریا بوده است.

(۸۷) -- مائوتسه دون - انتقاد از سیاست اقتصادی شوروی - انتخابات مائوتسه دون ۸

حزب کمونیست هند (مائوئیست) کمیته مرکزی

اداره بین المللی

۲ جنوری ۲۰۱۲

به کمیته مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان!

رفقای عزیز!

با فروتنی جانباختگان جنبش انقلابی افغانستان، به ویژه رفیق عزیز عضو کمیته مرکزی شما، را تجلیل می نمایم. قربانی های این جنگندگان قهرمان پرولتری همچو منبع الهام خلق همیشه باقی خواهد ماند.

اتمام پیروزمندانه دومین کنگره حزب شما یک رویداد شادبخش و الهامبخش است. بخاطر این دستاورد عالی تان، از طرف کمیته مرکزی، اردوی پار تیزانی آزادیبخش خلق، کمیته های انقلابی خلق و توده های انقلابی، درود آتشین و پر طنینی به شما می فرستیم.

جنبش مائوئیستی افغانستان یک تاریخ طولانی دارد. شما از این سنت انقلابی و ادامه پیشروی آن نمایندگی می کنید. افغانستان در نقطه کلیدی ای واقع است که آسیای مرکزی و جنوبی را با هم وصل می کند و از لحاظ سیاسی به عنوان یک جبهه جنگ علیه امپریالیزم، به ویژه امپریالیزم امریکا، بی اندازه اهمیت دارد. این اهمیت به دلیل اینکه درفش سرخ پرولتاریای بین المللی برای ایفای نقش پیشآهنگ در این جنگ با ایدیولوژی های مذهبی ای که خلق را به قهقرا سوق می دهد در ستیز قرار دارد، بازهم بیشتر می گردد. موفقیت حزب شما در گلاویز شدن و حل و فصل این وضعیت پیچیده و پیشروی موفقیت آمیز انقلاب دموکراتیک نوین، نقش بسیار مهمی در رها کردن پتانسیل انقلابی این مناطق بازی خواهد کرد. ما به آرزوی موفقیت همه جانبه شما در پیشروی در مسیر خط تعیین شده، چشم به راهیم تا از درس های جمع بندی شده در کنگره شما بیاموزیم.

در پایان، نظرات انترناسیونالیستی بیان شده در سند شما راجع به پیشروی اخیر در وحدت مائوئیست ها در کشور ما را گرامی می داریم و احساسات صمیمانه مان را متقابلاً و با اشتیاق به شما تقدیم می نمایم.

با درودهای انقلابی!

"ارون"

اداره بین المللی

کمیته مرکزی

حزب کمونیست (مائوئیست) هند

به رفقای حزب کمونیست انقلابی کانادا!

رفقای عزیز!

گرم ترین تبریكات انقلابی مان را به نهمین سالگرد تاسیس حزب تان می رسانیم. تاسیس حزب کمونیست انقلابی کانادا و مبارزات انقلابی آن در ۹ سال گذشته برای مبارزه انقلابی در کانادا و برای پرولتاریا و مارکسیست-لنینیست-مائوئیست ها بصورت بین المللی یک پیشرفت موثر بوده است. کانادا یک کشور امپریالیستی مهم و یک متحد مهم امپریالیست های امریکایی است. مبارزه شما بخاطر راه اندازی یک جنبش انقلابی در کانادا شما را رکن مهمی از مبارزه بین المللی علیه سرمایه داری و امپریالیزم می سازد.

در بیشتر از یک دهه گذشته که امپریالیست های کانادایی یک بازیگر مهم در اتحاد امپریالیستی تجاوز بر افغانستان و اشغال آن بوده است، حزب شما در همراهی با سایر انقلابیون در کانادا، با روحیه انترناسیونالیزم پرولتری با انقلابیون و خلق های افغانستان ایستاده بوده اند. علاوه بران، حزب شما در حمایت از ابتکارات انقلابی بخاطر تشکیل یک انترناسیونال کمونیستی، روحیه انترناسیونالیستی انقلابی و پرولتری از خود نشان داده است. این روحیه انترناسیونالیستی پرولتری در زمینه حمایت از جنگ خلق در هند در دهمین سالگرد تاسیس حزب شما نیز ارائه گردید.

۹ سال قبل ما بخاطر تاسیس حزب شما تشجیع شدیم و آنرا به عنوان یک دستاورد و پیشرفت برای طبقه کارگر جهانی خوشامد گفتیم. امیدواریم تحت رهبری شما جنبش مارکسیستی-لنینیستی-مائوئیستی در کانادا بیشتر استحکام یابد. ما همچنان باید این سالگرد را به عنوان تذکر ضروری ای از تشدید مبارزه برای ایجاد تشکیلات بین المللی احزاب و سازمان های مارکسیست-لنینیست-مائوئیست جهان، بنگریم.

زنده باد حزب کمونیست انقلابی کانادا!

زنده باد مارکسیزم-لنینیزم-مائوئیزم!

زنده باد انترناسیونالیزم پرولتری!

کمیته روابط بین المللی

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

۱۲ فبروری ۲۰۱۵

نقش نظام حاکم در ایجاد حوادث طبیعی و گسترش ابعاد تلفات و خسارات آن

به ادامه گذشته:

علیه او اکیانیزم

اجیت

منشی حزب کمونیست هند (مارکسیست - لنینیست) ناگزالباری

وظیفه ملی در کشور های تحت سلطه

نامه کمیته مرکزی حزب کمونیست هند (مائوئیست)

به کمیته مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان!

نامه کمیته روابط بین المللی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

به رفقای حزب کمونیست انقلابی کانادا!

وبسایت حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان:

WWW.SHOLAJAWID.ORG

ایمیل آدرس شعله جاوید:

Sholajawid2@hotmail.com